

توتیقا

«بار» دولت فعلی سنگین تر از
«بار» دولت قبلی است (جراید)

■ قربان ،
ما او مدیم کمک !



استور بوجتی



انحلال سازمانهای زائد

انحلال سازمانهای زائدی مثل شورای عالی اقتصاد و سازمان مسکن و بازرسی نخست وزیری که در هفته گذشته بدستور آقای صدراعظم صورت گرفت آزمائشی بود که بینی و بین الله خیلی جلب توجه کرد خصوصاً که این سه چهار سازمان بخاطر کمک بیوجه کل منحل شدند و اگر موضوع کسر بودجه نبود البته و هزار البته وجودشان ضروری بنظر میرسید!

شکی نیست که در تشکیلات اداری ما سازمانهای زائد بسیاری وجود دارد بعدی که اگر روزی روزگاری این سازمانها را هم منحل کنیم «کسر بودجه» که نخواهیم داشت سهل است ، يك مبلغی هم «اضافه بودجه» خواهیم داشت اما نباید فراموش کرد که دولت از انحلال اینچنین سازمانها طرفی نمی‌بست و بهمین علت هم دست به ترکیبشان نزد - چرا؟ برای اینکه بنده و سرکاره‌نوز که هنوز نمی‌دانیم که فی‌المثل فلان وزارتخانه، دایره‌ای بنام «دایره نظارت بر امور غیر جاری» داره و یا فلان اداره یکی از دواپرش، سازمان حفاظت نوشت افزار مستعمله و چون نمی‌دانیم اگر دولت اینها و صدها سازمان نظر اینهارا هم منحل میکرد بدل ما نمی‌جسید و در نتیجه دولت نمی‌تونست طرفی ببندد، یعنی حتی حداقل استفاده تبلیغاتی را از این اقدام بدست بیاره و البته لازم بتوضیح نیست که در شرایط فعلی استفاده تبلیغاتی برای بسیاری از امور منجمله کسر بودجه خیلی مفیده!

اما در مقابل ، وقتی صحبت از انحلال شورای عالی اقتصاد و بازرسی نخست وزیری و سازمان مسکن میشه چون اسم هاشونو زیاد شنیدیم خوشمون میاد و برای دولت «هییب هورا» میکشیم کما اینکه کاکا سه چهار روز تعطیلی اخیرا تو خونه نشسته بود و مرتب هورا میکشید!

اصلاً از اینها گذشته سازمانهایی نظیر «دایره نظارت بر امور غیر جاری» تعدادشون اونقدر زیاده که اگر دولت بخواد منحلشون کنه حداقل دوماه وقتش تلف میشه در حالیکه در عرض این دوماه که شصت یا شصت و یکروزه میتونه شصت و یکجور وعده بمردم بده - چرا بیاد وقتشو بیخودی تلف کنه؟ تازه به چیز دیگه، دولت اگر بخواد سازمانهای غیر مشهور را هم از بین ببره و خرج اونهارا از بودجه کل حذف کنه که ما کسر بودجه نخواهیم داشت و وقتی هم کسر بودجه نداشتیم از کشورهای دیگر پول نمیتونیم قرض کنیم .

آیا برای مملکتی مثل کشور گل و بلبل که تاریخ شهنز ارساله داره زشت نیست که بهیچ دولتی مقروض نباشه؟ چرا، چرا، زشته خیلی هم زشته چون از قدیم و ندیم گفتن قرض مال مرده و در مردی ما هم اگر مسئله روغن نباتی را دخالت ندیم، خیال نمیکنم بحثی باشه .

کاکا توفیق

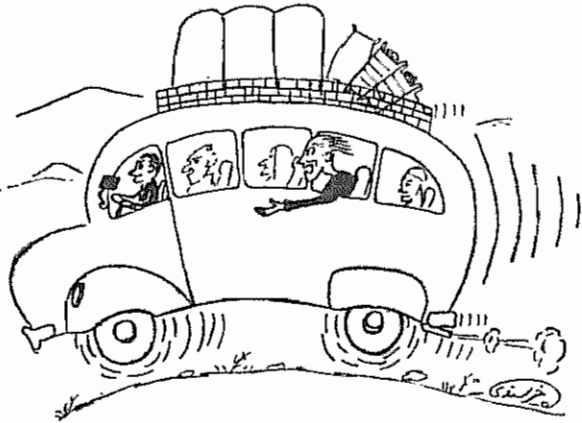
ورمایدی

دکتر آمینه بونورفت

چهارلنگ

ای آنکه زدی بجاگو ورمایدی
رفتی «زنو» و براحتی خوابیدی
ای آنکه برای وام کردن ز «عمو»
ببخواب شدی و باز واچرتیدی
ای آنکه بهر کجا رسیدی ، فوراً
از بهر شکم گرسنه ها نطقیدی
حالا که دگر «عمو» بتو وام نداد
حالا که دگر «خزینه» خالی دیدی
رفتی و بدیگری سپردی تا او
یک چند چنان کند که تو کردیدی؟

« بدستور نخست وزیر چنانچه اتوبوسی واژگون و باعث تلفات بشود ، رئیس شهربانی میدا از کار برکنار میشود »



مسافر - آهای عمو بچون ما رحم نمیکنی به رئیس شهربانی رحم کن!؟

بچه‌های امروزی

بچای سنگ پرتاب کرد و شیشه خانه‌ای را شکست ، زن صاحبخانه یقه بچه را گرفت و بچه گفت : پدرم شیشه فروش است ، اجازه بدهید بروم اورا بیاورم تا شیشه پنجره رامفت و مجانی عوض کند .

زن قبول کرد و چند دقیقه بعد مردی آمد و شیشه را انداخت ولی وقتی کارش تمام شد بزنی صاحبخانه گفت :

- بهای شیشه واچرت آن روی هم ۲۰۰ ریال میشو!

زن گفت - پول هم میخواهید؟ مگر شما پدر آن بچه نیستید؟

- نه خانم ، او بمن گفت شما مادرش هستید!

نوکر بیسواد

ارباب - دهمرتبه بتو گفته‌ام هر روز عصر بمحض اینکه روزنامه چاپ شد يك شماره بخور برای من بیاور ، باز هم که امروز فراموش کردی .

نوکر - نه ارباب ، فراموش نکرده‌ام و دیروز بجای یکی بیست شماره روزنامه خریدم!

ارباب - بیست تا برای چی؟ نوکر - آخه این چه کاریه که هر روز برم به روزنامه بخرم! به دفعه آدم میره برای بیست روزش -

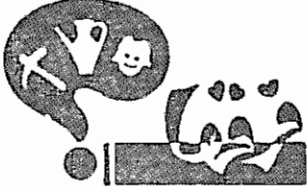
میخوره ، خیلی راحت تره!

ضرب المثلهای کشور بی مجلسی!

- ☆ بهر کجا که روی آسمون پراز دوده!
- ☆ در کار خیر حاجت گفمار و نطق نیست
- ☆ سودا چنین خوش است که نرخوگران کنند
- ☆ « ایرج خواجه نوری »
- ☆ آدم دزد و مفتخور صاحب مال مردم است .
- ☆ جاو نفع را هر کجا بگیری ضرر است!
- ☆ متهم را که رویدی میکه قرار منع تعقیب کو؟
- ☆ سیوره نون نداره بخوره سراغ انتخاباتو میکیره
- ☆ نفتی که استفاده شو ما نبریم ، چاهش بسنگ بخوره
- ☆ دزدی که صورت گرفت چه يك چمدون چه صد چمدون
- ☆ يك دزدی کلون بهتر از صدتا آفتاب دزدی است .
- ☆ « هوشنگ حسین زاده »

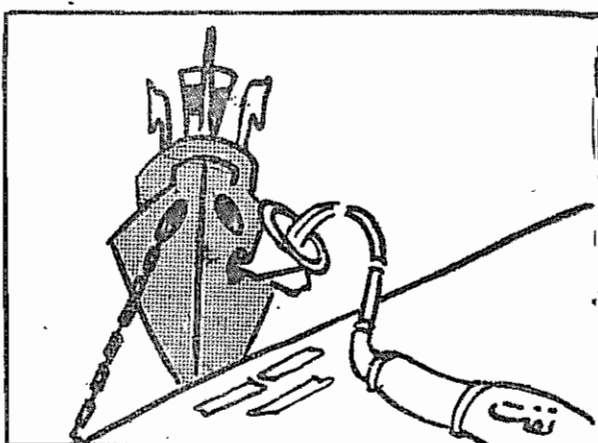
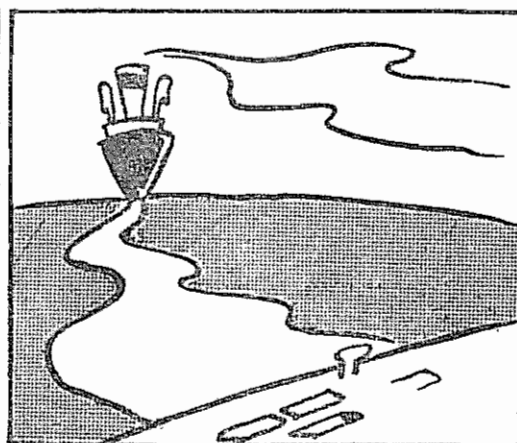
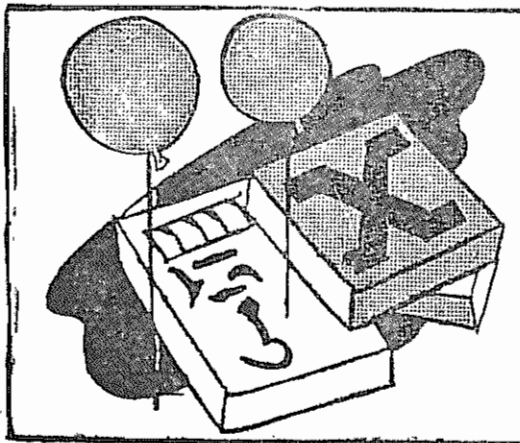
وزیر بازرگانی در اجتماع اعضاء اطاق بازرگانی اعلام داشت : «مقررات صادرات و واردات امسال تغییر نمیکند .» کاکا - چون طبق خبر بالا مقررات صادرات و واردات سال جاری هیچ تغییری نسبت بسال گذشته نمیکند ، این کار باگنور را عیناً از شماره ۲۸ سال گذشته توفیق نقل میکنیم (با این حساب وای بچال

خوانندگان توفیق ، اگر مقررات صادرات و واردات سالهای آینده هم تغییر نکنند چون در آن صورت باز همین کاریکاتور را چاپ خواهیم کرد!؟)

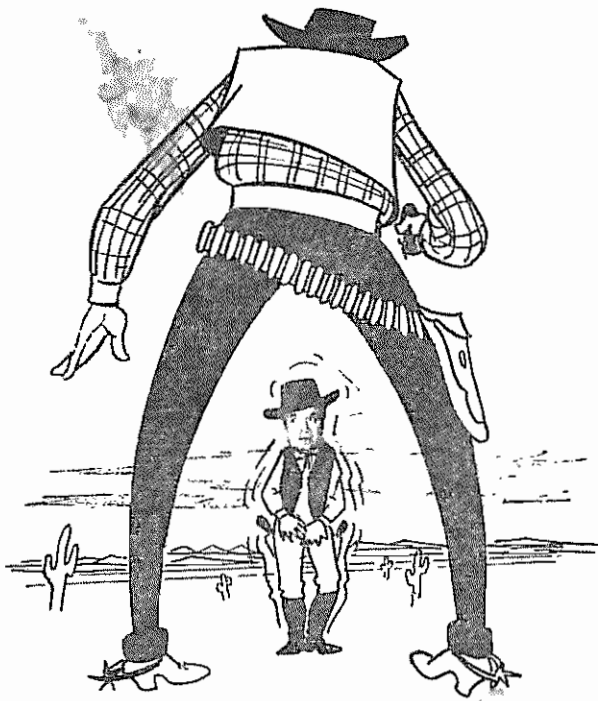


تفاوت
فرق مادرزن و لولو
اینه که از لولو فقط بچه‌ها میترسن اما از مادر زن هم بچه‌ها میترسن و هم گنده ها .
فرق تابوت با جت قرفرانس
فرق تابوت با جت بوئینگ
قرفرانس اینه که تابوت فقط یک نفر جا میکیره ولی قرفرانس ۱۳۱ نفر
« ایرج خواجه نوری »

فرق زن باکره زمین
زن و کره زمین هیچ فرقی باهم ندارند چونکه سن و سال حقیقی هیچکدام از آنها هنوز معلوم نشده .
« عباس باوی آبادان »



راهنای قلابی!



فیلم سراسر بز بزن و آرتیست بازی راهنای قلابی با شرکت بوب هوب و روندا فیلمنگک بر نامه آینده مولن روزها است .

چاخانهای تجارتنی!

فکاهی ترین بر نامه های رادیوول که آدم را از خنده روده بر میکند بعد از ظهر است . خاصیت دیگر آکھیهای تجارتنی اینست که شنونده پس از شنیدن آن شاخهای بسیار قشنگک و ظریفی نیز روی سرش سبز میشود !

مثلاً ببینید این پرویز خان و پرویز خانم تا از اول تا آخر این پانزده دقیقه چه دسته گلگلهائی باب میدهند :

پرویز : پرویز توجه ساعتی بدست می بندی ؟

پرویز : من فقط ساعت « مو دار » میندم چون بهتر از این ساعت توی دنیا وجود نداره .

« درنگ .. درنگ .. درنگ » صابون زهر مار خیلی خوب و محکمه این صابون مخصوص مالیدن به سشیکه . « درنگ »

پرویز : پرویز جون بچون تو من از این ساعت « گاماس » که خریدم خیلی راضیم اصلاً تا جائی که این ساعت هست من غلط میکنم ساعت دیگری بدستم بخدمت (دوسه دقیقه بعد)

پرویز : پرویز بین این ساعت گالمن چقدر دقیق کار میکنه ؟

درد سرتان ندم این خانم و آقا در عرض این پانزده دقیقه ده بیست تا ساعت جور و جور بدستشون می بندند و باز میکنند و بخودشان هم لعنت میکنند که ساعت دیگری نیندند و از قرار آقام پرویز خان در اداره ساعت « چنویکتا » و موقع رفتن به سینما ساعت « دم گاو » و برای شب نشینی ساعت « قوزینا » و موقع خوابیدن ساعت « زرزر » بدستشون میندند . خوب دیگه! دانشمندی است و براندگی!

موضوع ریش پرویز خان هم مثل اینکه درد سر عجیبی برای ایشان شده و بقدری زود بزود رشد میکند که این بابا مجبور شده در هر بر نامه سه چهار تا ریش تراش از قبیل فیلیپس و رمینگتون و غیره بخوره و ریششو فی المجلس بتراشه! خوشمنه ترین ماجرای زندگی این زن و شوهر رادیوئی این است

که بالاخره هم کسی نفهمید این زن و شوهر غذا پشان را باروغ نباتی شاه پسند درست میکنند یا روغن نباتی قوی چون از اول تا آخر بر نامه شیش دفعه اسم روغن دلخواهشان تغییر پیدا میکند و عجیب اینجاست که اینهمه روغن نباتی مصرف میکنند و هنوز هم روابط زن و شوهر پشان حسنه است !!

این خانوم آقا پیشترها آنقدر جسارت نداشتند که چاخانهای خیلی خیلی بزرگ بکنند و مثلاً هر هفته بخیرید یک سری ده تا بیلیط بخت آزمائی قناعت میکردند ولی حالا چند هفته است که چنان در خریدن بیلیط باهم کورس میکنند و هر که هالوترین اشخاص هم حاضر نیست این چاخانها را از آنها قبول کند، لطفاً پدنباله بر نامه توجه کنید:

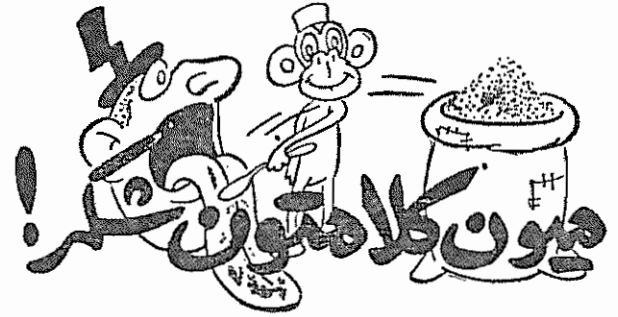
علم! ح - ا : شوخ

گر محنت و رنج و غصه و درد و غم است
خاصیت آب و خاک ملک عجم است
اینقدر که درد و رنج مهلك دارد ،
این ملك عجم نیست که ملك عدم است!

پرویز : پرویز تو این هفته چن تا بیلیط خریدی ؟
پرویز : من این هفته دو دست و نودوشش تا بیلیط خریدم .
پرویز : به ! اینکه چیزی نیست! امن هشتصد و چهل و دو تا بیلیط خریدم و تصمیم دارم تا روز چهارشنبه هشتصد هشتصد تا دیگه هم بخرم! یکی نیست بپرسه ، با پاشما که آنقدر پول داریم که میتوئین هر کدومتون هفته ای سه چهار هزار تومن یعنی ماهی ده دوازده هزار تومن پول بیلیط بخت آزمائی بدین دیگه صد هزار تومن پول چه دردی از شما دوا میکنه؟ خوب دیگه هر کی يك جور تون میخوره ، این پرویز خان و پرویز خان هم نون چاخان کردن خودشان را میخورند . « مسعود کیمیاگر »

اندرگزیدن مار!
عسر دیروز یک دختر
خجالتی وقتی نامزدش بخانه آمد از دیدن وی چنان
شرمگین شد که از فرط
خجالت زیر درختهای باغچه
مخفی شد و در آنجا مار سیاهی
اورا گزید!
از صفحه حوادث اطلاعات
: ولی بد نیست بدانید
که اگر از فرط خجالت
زیر درختهای باغچه -
مخفی هم نمیگردید باز
مار اورا میگزید حالا چه
وقت و در کدام محل باشد
واسه هفته آینده!

بنده خدا پول میزهاشون از کجا بیارن ؟
دکتر دیفتری در مصاحبه مطبوعاتی « جمعیت اختناق ملی »
دکتر دیفتری : تشکیلات ما حزب نیست .
کاگه - دکون دستگاهه .
« اتفاق ملی » .
- وهما نظوره که از رسمش پیداست بوی الرحمن از شما میاد .
گمان نمیکنم هیچ ایرانی اصیل انسیبی بامواد مرا مانماه
ما مخالف باشد .
- اگر تیر تیلغراف را حواله میدادی بهتر نبود ؟
این جمعیت از اول مهر ماه فعالیت شدید خود را آغاز میکند
- فلاسوفات دوسودها را حروم نکنین ، شاید حالا حالا از
انتخابات خبری نباشه .
علت دعوت امروز که مصادف با جشن مشروطیت هم هست .
- و این « مشروطیت » به یک همچو « جمعیتی » هم احتیاج داره .



از فرمایشات ارسن جونی در اون هفته
آرسن جونی - من با ساختن این سدهای ناقص مخالفم
کاگا - اختیار دارین! « ۵۵ برابر سد کامل » پولشودادیم، تازه
بیشتر میکن « سد ناقص »!

● ما باید الان برای اقتصاد مملکت تصمیم بگیریم
- والله ، منکه هر چی نیکامیکنم تپسالمی نمونده ، حالا شما
بفرمائین ببینم چه خاکی باهاش بسرم کنم؟!
● آنها که اشتباه کرده اند نباید با اشتباهات گذشته خود ادامه
بدهند .
- آره والله - منم عقیده ام همینه ، باهاش اشتباهات جدید ،
اختراع کنن!

از فرمایشات وزیر خارجه تو اون هفته
آقای آروم آروم - برای تعدیل بودجه متأسفانه تصمیم
گرفته ایم بودجه سفارتخانه را در اتیوپی و تایلند و بحد اقل
تقلیل دهیم .

کاگا - متأسفانه منم تصمیم گرفتام دیگه تیله انگشتی بازی
نکنم .
● با این طریق ۵۵ میلیون ریال در سال صرفه جوئی بعمل
خواهد آمد .
- ولی اینو نمیگین که ۵۵ هزار نفر قاچاقچی رو از تون خوردن
انداختین؟!

● وزارت خارجه مصمم است بمحض رفع متضيقه مالی نه تنها
جبران این کسری را بکند بلکه سفارتخانه های جدیدی هم در بعضی
ممالک تأسیس کند .
- همون « بلکه » اش درسته ، در اینصورت کار اون بنده خداها
هم بخیر گذشت .

از فرمایشات هفته گذشته رئیس محکمه متهمین انتخابات تابستانی
بنی پول (خطاب یکی از متهمین) - کودک نصیری که یکسال
بیشتر نداشت در حوزه شمارای داده .

کاگا - خدا پدر تو پیامرزه چی جی داری میکی؟ - ننجون
منو تبدیل بمرشد کردند که هیچ چی ، شونزه تیکه اش هم نکردند و تو
شونزه حوزه اش رای گرفتند!

● چوبک - در موقع انتخابات من مدیرکل شهرداری بودم .
سپورها را با پس گردنی سوار کامیون کردیم و بیای صندوقها فرستادیم .
کاگا - همه شهادت باشین ها - نکن کاگا تهمت مینه!
● اینها از صغیر بتر بودند چون از خودارادهای نداشتند .
- باز اینا اقلاً به شیکم چلو کباب خوردند، ماروبگو که باسم
دعلی، رأی دادیم و « معاویه » از تو صندوق در آمد!
● در زمان سپهد زاهدی عده ای چاقو کش در کنار صندوقها
گذاشته بودند .

- پس توقع داشتن هیچکس روندارن ؟!
● این چاقو کشها هر کس از آن حدود رد میشد اورا بزور
بیای صندوق میکشیدند .
- مگه ندیدی املینی میگفت در موقع لازم دوارا باید بزورتو
حلق مریض چیوند ؟!
● آقای « جمال اخوی » بخاطر خدمت ارزنده ای که به عاملین
انتخابات کرد و کیل شد
- آره ، آنوقت تازه قسم حضرت عباس میخورد که مردم بخاطر
چش و ابروم منو کیل کردند .

از فرمایشات صدراعظم تو اون پنجشنبه
اسدولخان : ساختمانهای ناتمام دولتی را تمام میکنم
کاگا - خوش بحال « سی بند » وار با بای خارجیش
● بر نامه سوم اجرا میشود
قول - بهت میدم بر نامه چارمشم اجرا بشه و ما همون دسته گلی
که بودیم ، باشیم
● شایعه به تعویق افتادن این بر نامه موجب ایجاد نگرانی شده
- مسلطه ، اگه این آب باریکه هم بند بیاد ، سوزمون چیهای

شایع است که دولت میخواهد از کویت وام بگیرد «جرايد» دوستی خاله خر سه!

زبیبند و باری و ازلفت و لیس
ز خیر وجود دلار و کمک
ز یمن بسی چیزهای دگر
ز «برنامه» و مقدم مستشار
که قرض از عربها کند آرزو
«تفو بر توای چرخ گردون تفو»

یکی را درم بود و همت نبود
بزی زمین اندرش نفت بود
«انارك» پر از گهر شجر آغ
به گران و پابلسر و چاهار
به دشت قم اندر، یکی چاه داشت
خراسان پر از کان ویروزه بود
صفاهان و یابل پر از سبزه بود
ولی صاحب اینهمه مال و جاه
خریدی دل و قلوه و دنبان
خیارش زلبنان و جوزش ز شام
چو و گندمش با عمو سام بود
غرض، کند از اندام او مغز و پوست
چه با اسم وام و چه با اسم قرض
شدیم که از آن هیون و دو اب
بی قرض نان سوی همسایه شد
در این حال پیش آمدش دوستی
بدو گفت کای مرد مو فروری
کرا هست این ثروت و کان وزر
چو دیدی که پارتویی چشم و روست
منه تا که نانت ز چکک برد
ینه دست خود را سر لعل و در
به همشهریت هم ببخش و بده
که آن خاله خر سه تنش ساق باد

چنین است آئین مردان مرد
خنک آنکه سوی کمک رونگرد



کاکا توفیق - چیز ناقابل به ! . چند تا تخم کفتره ، برای باز شدن زبون آقای صدراعظم آوردم !

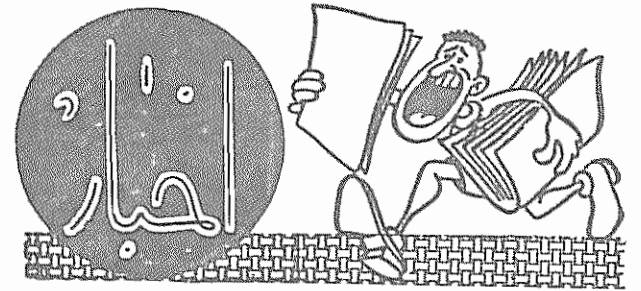
۱ - مذاکرات با جان مولم بدون نتیجه قطع شد ، «جرايد»
۲ - سازمان برنامه ۵۵ میلیون ریال از جان مولم طلبکار است
ناله بی نتیجه
جان مولم «شکر کتی که بازو بند
آن شنیدم که تازگی به عیث
مدعی بی نتیجه داد کشید
لیک آن کینه رند در پاسخ
«گر تضرع کنی و گر فریاد
چوچه را گریه پس نخواهد داد»
توله هرس



تفسیر سیاسی ادوات سبزه

عظمت فکر!
اظهارات آقای وزیر
مالیاتخونه در جلسه مصاحبه
مطبوعاتی اخیر ، خیلی بیشتر
از آنچه انتظار میرفت در محافل
سیاسی داخلی و خارجی مورد
توجه واقع گردید زیرا در
این جلسه بود که آقای وزیر با
از خود گفتگی خاصی
فرمودند : « علاوه بر شهریه
بیمارستانها و دانشگاهها ،
حق اعلاج بیمارستانها هم اخذ
خواهد شد و از این پس هر کس
از بیمارستان در مانگا دولتی
استفاده کند باید سهمی
بپردازد . هر چند این مسئله در
محافل عوام ، اثر سستی بر جا
گذاشت و بلافاصله زمزمههایی
آغاز شد که چرا دولت برای
تأمین کسر بودجه خود همه را
ول کرده و به بیماران مستمند که
از فرط ناچاری به بیمارستانها
مقبول میشوند ، چسبیده است
اما باید دانست که اصل قضیه
با استنباط عوام فرق زیادی
دارد و دولت به چه وجهی نمی
خواهد از امر حق اعلاج گرفتن
از بیماران مستمند پولی بدست
آورد بلکه میخواهد بدین وسیله
روح نیرومندی و سلامت دایمی
در افراد بداند !

مجلسه « پولیتیک اف
بیوتیک» که ناشر افکار یکی
از مهمترین محافل سیاسی دنیا
میباشد بقلم مفسر خود (توفیق)
والارایه در این زمینه می نویسد:
جای هیچ گونه شک و
تردیدی نیست که وقتی سیاست
بیمارستانی وزیر مالیاتخونه
کشور را ببلبل اجراء شود
بیماران مستمند بجای آنکه
سرخ و سه پا به خود را فرو گذاشته
و « بنام شرکت مالی بادولت»
سهمی به بیمارستان و در مانگا
بپردازند تا مانگا بچه شوند سعی
خواهند کرد از این پس تحت
هیچ عنوانی مریض نشده و
فی الواقع سلامت دایمی را
برای خود تدارک به بینند و
وقتی هم سلامت دایمی را برای
خود تدارک دیدند طبیعتاً منظور
که افراد مبتلا بتریاک در عرض
مدت کوتاهی تریاک را ترک
کرده و افرادی قوی و با اراده
از آب درآمدند ، ورزیده و
نیرومند خواهند شد و آنوقت
است که دیگر هیچ دولت
قدرتمندی کشور را ببلبل را
« کشور بلا دفاع» نخواهد
خواند و مآلاً فکر زورگویی
بان را از سر بیرون خواهد
کرد و این همان هدف اصلی
وزیر مالیاتخونه است که ظاهر آن
افراد را که برای معالجه
میخیزد پای خود با طیاره به اروپا
و امریکا میروند رها کرده و
میخواهد از امر اجین بیمارستان
های بی تخت و دوائی دولتی ،
حق اعلاج بگیرد !
بهر حال این بود تفسیر
مجلسه فوق الذکر درباره هدف
اصلی و هدف بدنی وزیر
مالیاتخونه که امیدوارم با
خاندان آن بروج بزرگ و
عظمت فکر جناب آقای وزیر
پی برده باشید .



باید بالابره « رشد سیاست»
فزون گردد شعور « دیپلماسیت»
تا روشن شی باوضاع زمونه
بخون اخبار مارا در نه دونه
م : شبدر

یکی از متهمین انتخابات تا بستانی به رئیس دادگاه گفت: متهمین
اصلی را دیگران بخشیدند، ما را هم شما ببخشید و قال را بکنید
حضور حضرت قاضی عادل
درسته که زمان انتخابات
حالا فرضاً هم منظور که میدونی
اونم که اینقدر قابل نداره
غرض ای قاضی بی شیله پیله
لیافتها زخود داری تو ابراز
که ارفاقات خود معمول داری

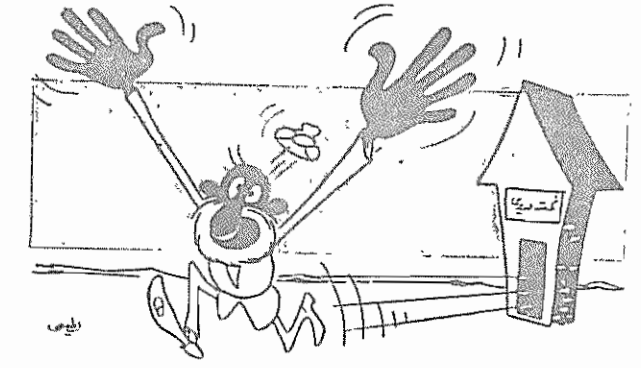
کشمکش غرب و شرق بر سر دیوار بین دو برلین زیادتر شده
و اما برلین و غوغای برلین
برای این یه «دیوار» کذائی
الان چند ساله که دارن مرافه
دیکه اونوقته که کار خیلی زاره
چند سازمان زائد دولتی منحل شد
و اما انصالح سازمانها
برای اینکه کار بودجه جور شه
علم آمد بمیدان ، داد زود ایست
که راس و ریس شهزین پس کار بودجه
که شرق و غرب شدن رسوای برلین
میان اینها عجب عور و ادائی
از آن ترسم بشن یکپو کلافه
باید زد قید هستی رو یه باره
که این روزها شده ورد زبانها
بلای بودجه از چون ما دور شه
سه چار سازمانو خارج کرد از لیست
بمزل تا رساند بار بودجه

دهن کچی به کنسرسیموم

بقر ا اطلاع چون کنسرسیموم نفت ، بالاخره حاضر
نشده بناری برحق السهم ما اضافه نماید لذا شرکت میلی نفت
در نظر گرفته بهای نفت را در داخله کشور ترقی دهد و بدین
ترتیب در ازای شاخانم را به بهنای ماه خانم در کند.
کسانی که در امور مربوط به نفت تجربیاتی دارند
خوب میدانند که این عمل شرکت میلی نفت فی الواقع نوعی
دهن کچی به کنسرسیموم میباشد و دهن کچی کردن به کنسرسیموم
هم البته برای روابط حسنه ای که فیما بین موجود است مضر
میباشد ولی ما باید پیه این «مضر بودن» را بتن خود بمالیم
تا کنسرسیموم چی ها بدانند که هر وقت خواستند حق مارا
بالا بکشند شرکت میلی نفت آن قدرت را دارد که فوراً قیمت
نفت را در داخله کشور بالا ببرد و در معنی حکیم باشی را
دراز کند !

اعتراف!

... ما هیچ مزیتی بدولت های گذشته نداریم و معجزه هم نمی توانیم بکنیم
«از بیانات آقای صدراعظم»
توفیق : و حالا باورمان شد که سیاست دولت فعلی همان سیاست دولت گذشته
است چون دولت قبلی هم سیاستش سیاست « معجزه نکردن» و « هزیت
نداشتن» بود !
« هفته گذشته نخست وزیر در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و مدت
« ۵ » دقیقه صحبت کرد « جرايد»



کاکا توفیق : ... بحرف او آمد ... بحرف او آمد !

هوالباقی

هَذَا كِتَابٌ مُسْتَطَابٌ « جوامع المكافات » یا رساله



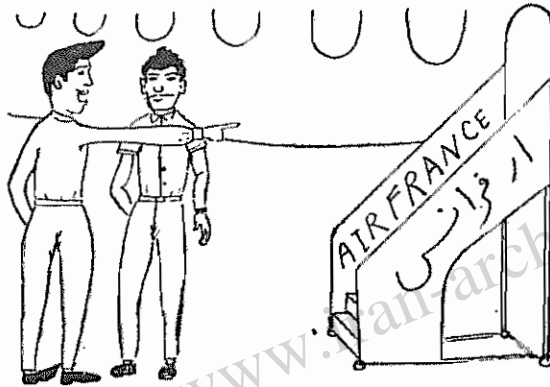
علیمحمدخان، کارمند دو نیا، از قوچان با هزار دوندگی خود را به تهران منتقل میکند و پس از کشیدن درسهای زیاد و چندروز اقامت در مسافرخانه مثل اینکه دو تا طاق خالی میخواهد پیدا بکند و بسالمتی از مسافرخانه خارج شود و بعد از حساب مسافرخانه مشغول اسباب کشی میشود و بعد از شستن آنهم تخم زن صاحبخانه مشغول چیدن آثابه میشود.

۱۳- رتق وفتق

الغرض، خانم از عریاض من بعد خود را ز در کشید کنار تا ازو این اجازه صادر شد. بارها را ز کله گاری بچهها هم بقدر قوه خویش شد اطلاق جدید مالامال کم کم از هر دیدن خانه دیدم الحق که خانهای عالیست غیرما، هشت اطاق دیگر داشت همگی پر زبچه و زن و مرد همگی بچه دار و عاقله دار باغت آباد شه گرمکی، به به (حق ذلیش کنه دروغگورا وسط خانه پر زرت و زبیل گوشه ای دسته بیل و خاک انداز طرف شرق پای یک دیوار تیه گشته است چار جانب او یونجه و میوه های گندیده دور آن تا شعاع صد پائی است بسته قندیل در هوا زنبور در میان حیاط گودالیست؛ بوده گویا در عهد شاه شهید لیک حالا چسو خندق خیبر جای آشغال و خاک ربه ماست آنطرفتر لب همین خندق خفته در حال چرت و خمیازه نیمی از هیكلش ز زخم و مرض چندتا بچه هم بدور و برش کمی آنور دوصف کشیده نظام ننه زهرا و مادو احمد هر یکی يك لکن کشیده جلو شده دریاچه کف صابون دور و اطرافشان هف هف بچه با دماغی پراز م ف و کبره «بقیه دارد»

تخم اردك ميخورد!

وای بر آنکس که جای آب و نان چک میخورد! توستی هر روز و شب مانند دمبک میخورد سفره اش باشد اگر خالی، خورد باد هوا اردك ارگیش نیاید، تخم اردك میخورد! بسکه طفل من ندیده رنگ چین خوردنی گاه بزرگ، گاه کرچک، گاه زردك میخورد بچه اعیان خورد صدها غذای رنگ رنگ بچه من دائماً صابون و چوبک میخورد ای بسا مفلس که چون من جای قوت لایموت شب همه شب نیشها، از ساس یا کلک میخورد مرد قانع میخورد جای پلسو نان و پیاز آب از شیر سماور جای گرمک میخورد یکنفر مانند «پارو» میخورد سیب و هلو یکنفر هم مثل مخلص، زال زالک میخورد آنکه از نرخ «قارابط» منگ گشته کله اش میروید از لاعلاجی آب آهک میخورد! میروید پیوسته بسالا نرخهای شهرتار همچو ماشینی که زیرش دمبم چک میخورد الغرض باهر کلک باید شکم را سیر کرد بینوا باد هوا، پولدار بیفتک میخورد!



ما که هنر مرلین مرزورا تو این دنیا ندیدیم بیا سوار قرقانس بشیم یریم اون دنیا شاید بتونیم اونجا ببینیم!

مدیر مجله «سخن» از وقتیکه بوزارت فرهنگ رسیده سخنرانی نکرده

رأئدۀ سخن! توله خرس! گفتمش شکر، که این «تازه وزیر» فرهنگ! چون درفشش خرف و مهره به نادانی نیست مرد پر مایه و روزنامه نگاریست بزرگ «سخن» اش مثل مجلات خیابانی نیست خنده ای کرد و نگاهش بمن انداخت و گفت: «بعمل کار بر آید به سخن «رانی» نیست»

قابل توجه عموم دیپلمه های کشور گل و بیگاری

آگهی بطوریکه از دفتر روابط عمومی سازمان مستقل بیگاران اطلاع میرسد چون امسال کادرها بوسیله لیسانسها تکمیل خواهد شد لذا از پذیرفتن آقایان دیپلمه ها و بطور کلی کسانی که دارای مدرک تحصیلی کمتر از لیسانس باشند معذوریم خواهشمند است بیجهت مزاحم نشوید که مانع کسب و کار ما خواهید شد. دبیر کل سازمان بیگاران پرفسور بیگاری

محصلین امروزی - پدرجان، خواندن تمام کتابها برای من قابل تحمل است بجز یکی! کدام یک؟



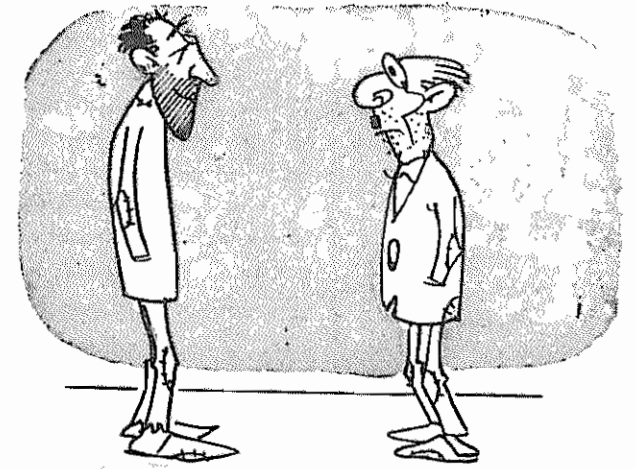
تنظیم کننده: عوج بن عنق
□ اولین خبر این هفته ما از کیهان ۴۱/۵/۱۰۱ دیده شده و پنهوبی میرساند که لیس پس لیس باز معروف یعنی قس وزیر مرحوم ۱ تا چه حد سطح معلومات و فرهنگ را در سال قبل «بالا» برده، «دوشیزه شهزاد پاکزاد» با معدل ۲۵! و دریافت کارت آفرین در دبیرستان پیشرو شاگرد اول شده است.

اگر پس از خواندن خبر بالا عمری براتون باقی مونده! باین به خبر هم که از کیهان شماره ۵۷۱۸ برایتان کشی رفته ایم توجه بفرمائید «... مسجد واشنگتن يك بنای سنگی است برنگ کبود و سفید که مناره آن از دور بچشم خبر نگار کیهان - شهرری میخورد! و یکی از جاهای دیدنی واشنگتن است که همیشه توجه جهانگردان را بخود جلب میکند»

یکی از بروچه های خبر چین به هرچی روغن نباتیه قسم خورده که این اسم مفید و مختصر را در کیهان ۱۴ فروردین دیده حواله اش با قمر وزیر آکه دروغ گفته باشه! «مهراجاه دهیراج سه یاد آدینه را سینگ ماهیندار اربها درمهراجاه یاتیاله!!» - قسم برید، ببری هی! کسانیکه این هفته روزنامه هایشان را برای ما تیکه پاره کرده اند: مختار زاده - فریاد - مسجد سلیمان: حسن درویش - رستم حیاتی

مستون کارهای انجام شده

- بدنبال تعهدی که از شماره قبل بهمهده گرفتیم و قرار گذاشتیم که هر هفته کارهای انجام شده دولتهای وقت را با اطلاع عموم برسانیم. اینک کارهایی که دولت فعلی از سه شنبه گذشته (روز انتشار این خبر) تا امروز واقعاً «انجام» داده است بعرضتان میرسانیم:
- سه شنبه - دریافت خبری از سفارت ایران در کویت مبنی بر اینکه ایرانیان مقیم آنجا چون دیدند ماشین سفارت ایران با سفارت خانه های دیگر قابل مقایسه نیست از جیب خودشان برای سفارت کادریلاک خریده اند.
- ۴ شنبه - خواندن مجدد همین خبر (از شوق)
- ۵ شنبه - باز هم خواندن و خندیدن همین خبر (طبق اظهار خودشان)
- جمعه - تعطیل رسمی
- شنبه - تعطیل رسمی
- یکشنبه - تعطیل رسمی
- دوشنبه - نوشتن نامه رسمی سفارت ایران در کویت مبنی بر اینکه سفارت حق ندارد از این ماشین استفاده کند و باید آنرا ذرموزه وطن پرستی گذاشت.
- تاسه شنبه دیگر شب به همگی شما خوش!



بیگاری اولی - هیچ مبدون سکه برای پیدا کردن کار طی مسافت



ایها الناس! پستی ما
واسه اسم نویسی توله‌هاش که
میخوان هفتادسال سیاه سر به
تنبون نباشه تا باسوات! بشن
پول تومنی به قرون قرض کرده!

خوی - آقای عبدالله محمدی
لازم بتذکر سر کار نیست امروز نامه‌ها
ومجلات همیشه در صندوق بالا بردن
معاومات عمومی؟ خوانندگان نشان
هستند بنا بر این از این پس پرونده
قتل فلور را می‌بندند و میبرند از زند
پچاپ عکس و تفصیلات سکس اپیل
قلمبه و همه پستند مارلین مونروی
خدا مرز!

تهران - آقای مرتضی چنائی
تا آنجا تیکه بنده مسوق هشتم بهیچ
وجه من الوجوه کلمات مرسسی ،
متشکرم ، قربان شما ، تشکر می
کنم ، تنکی یوو ... دردمتصدیان
مر بوطه را دوا نیکند ، جناب عالی
اگر با خلوص نیت دست در جیب
مبارکتان بفرمائید در اسرع وقت
بعضتان رسیدگی خواهد شد .

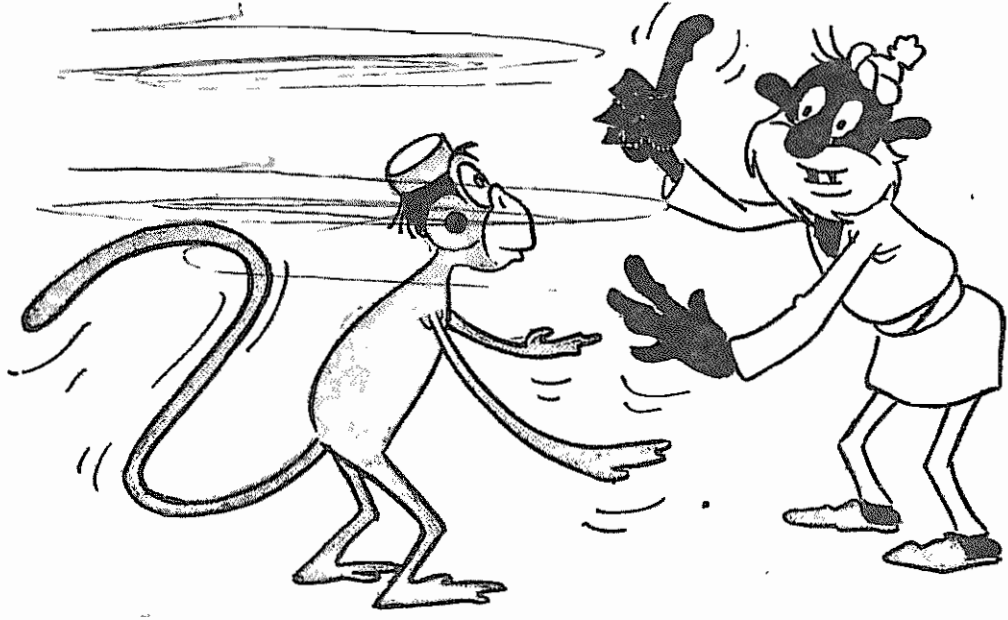
دامغان - آقای امان تاجیک
سرکار خبیلی بیش از حد معمول کج
خیال وشکاک تشریف‌دارید ، حمام
هائی را که شنیده‌اید در جواز (۱)
اطاق کار ۱ آقایان مدیر کلها قرار
داده‌اند فقط برای شستشوی دست
ورو (۱) بکار میرود!

اهواز - بانو مریم احمدی
انقدر به این چندر قازی که (۱) به
حساب آقای درفش ریخته‌اید
انگولک نکنید . اینهمه آقای
خرپائی بلند کردند بنزاری این
صنار ، ماسی هم از گلوی این با پائین
پره .

آسهن که بن مین نمیداد
اصفهان - آقای جمال - م
چراغی که پنخانه رواست بمسجد
حرام است حضرت تعالی اگر خبیلی
مرد تشریف‌دارید یکی از همان دختر
خاله‌های ترشیده خود را بگیرید ،
دختر همسایه پیش کشتان!

ساری - دوشیزه پورا نداشت
سی - فیزیک و شیمی را توی حیاط و
اطاق تیز میتوان حاضر کرد بنا -
بر این مجلس میز نم پیش‌تهدا پسردائی
شما در مورد حاضر کردن دروس
من‌بور روی پشت بام منزل ، خالی
از نظر نباشد .

تهران - آقای منصور سهرابی
پاندارم ندارم که نمیشود زندگی کرد
تا هزار و چهارصد تومان پول نام -
نویسی از آقا پسر هایتان میخواهند
میفرمائید ندارم تازه هزار تومان از
دخترتان چه بیزیه مطالبه میکنند
شاه‌تایتان را بالا می‌اندازید می -
گوئید ندارم ، تا چهارصد و پنجاه
تومن کرایه منزل میخواهند دادمی
زیند ندارم تا هشتاد و چهار تومن
قبض آب برای شما میفرستند هوار
من نید ندارم تا چهل تومان پول



کاکا - میکم لولو بیاد بخورت ا
ممولی - برو با یا توهم اینقدر لولو رو برامون علم نکن!

مخلوقات الدنگ

اصفهان - الف چشمیدی

بی ایجاد ما زحمت کشیدی
بخواندی «اشرف مخلوق» مارا
بی تمظیم ما افتند بر خاک
بوصف ما نمودی درفشانی
من از هر مهر بانم مهر بانتر
«چرا پاتوی کفش ما گذاری»
برای ما مزاحم آفریدی
برون گشتند چون خیل سواران
بیک سو پشه گرم ویز ویز است
خورد نیشش پتن مانند کژدم
گاهی بر گرد سر زبور گردد
بود مانند جت‌های شکاری
بگیرد پرده از رخسار عقرب
زهر سوراخ و سمبه میکشد سر
به بینم خفته در پیلوی گل مار
بگوش آید صدای قورباغه
کند از چین و ما چینم خبر دار
جهان گردیده بر خلق جهان‌تنگ
ولی گویم کلامی پوست کنده
همه عز و جلال و کبریائی
ز شان چون تو خلقی بود دور
وجودی چون وجود خوشیشتن پاک

خداوندیکه ما را آفریدی
خبر کردی همه عرض و سمارا
ملائک را بگفتی تا زافلاک
درون هر کتاب آسمانی
خدا یا گفته‌ای این را مکرر
خدا یا گو که مارا دوست داری
چرا جاندا ظالم آفریدی
در این گرما سیاه نیش داران
بیک سوک بحال جت و خیز است
مکس این دشمن سر سخت مردم
گاهی در پاچه ما «مور» گردد
صدای خر مگس‌های بهاری
پروشد چون جهانرا پرده شب
رطیل پا بلند زشت منظر
در این گرما روم طرف گلزار
نه تنها از صفاهان تا مراغه
صدای سوسک هم از لای دیوار
خداوند از مخلوقات الدنگ
خدا یا گرچه میخندی به بنده
تویکتا خالق عرض و سمائی
جهانی پر زمار و عقرب و مور
خدا یا خلق کن در عرصه خاک
بدانرا از نکویان عالمی ساز

بچه‌های امروزی!

پدر و مادر سعید همسافرت چند
ماه‌های رفتند و طفل ۱۲ ساله خود
را به عمه‌اش سپردند . عمه خانم در
نامه‌هایی که برای پدر و مادر سعید
مینوشت مرتباً از رفتار و اخلاق و
ادب سعید اظهار رضایت میکرد
روزی که پدر و مادر از مسافرت
مراجعت کردند و سعید نزد آنها
بازگشت دیدند نه تنها با تربیت
نشده بلکه تفهم ترویج تربیت‌ترین
شده است مثلاً غذا را وحشیانه با
دوتا دست میخورد و تمام صورت و
دهان خود را کثیف میکند و سفره
آروغ میزند .
پدر خطاب پسرش گفت :
- پس این عمه‌ات چی نوشته
بود که تو آدم شده‌ای ؟
- آخه بابا چون شما خیال
میکنین من جلوغریبه‌ها هم اینطوری
نشد!

خبردار ، ولی چون پدر اوست زنجار
وکسی هست که بسیار بود منعم و
پولدار ، خوشم آمد از این کار بگفتم
که شود از مد پول ، عیوب همه مقبول
و بیاید که بدنیال طلارفت درین -
عصر طلائی .
گفت : «این حرف چه حرفی
است؟ زن آنست که بایست بیک عمر
شود یار تو و یاور تو ، مونس تو ، همس
تو ، همدم و همبستر تو ، بهر چه اندر
طبع پول خودت رازده‌ای گول ؟ »
درین بین عروس آمد و نزدیک به
آنها شده و هوشنگ چو از آمدنش
گشت خبردار بیکبار ز گفتار فرو
پس لبان خود دوساکت شد و خاموش
چو داماد چنین دید بخندید و پدر
گفت : «برای چه تویکم تبه خاموش
شدی؟ حرف بزنی هر چه دلت خواست
بگو ، کاین زن محنت زده کرهم بود
و گشته بکل فاقد حسن شنوائی!»
هدهد میرزا



بخاطر پول

پر در خانه هوشنگ ، بز نامه
رسان زنگ و یکی نامه خوش رنگ
بینداخت در آن خانه و هوشنگ در
نامه چو بگشود ، بدید آنکه یکی
رقعه دعوت بود و یک نفر از جمله
یاران مجرد متاهل شده و برده زن
و جشن گرفته است . کنون دعوت از
آن دوست نمودست که در جشن
عروسی برود . در شب موعود ، بسی
خرم و خوشنود ، روان گشت بدان بزم
عروسی که از آن محفل شادی و طرب
کیف پند انگونه که دانی بکنند ، عیش
چوانی بکنند ، سوچرانی بکنند ، تا
بکلو گاه کند پر شکم خود ز خورشت
و پلو و میوه و شیرینی و آجیل و می
و شربت و چائمی .

رفت آنجا و پس از مدت
چندی که عروس آمد و شد چهره
گشا ، دید عروسی است کمی پیر ،
پشکل و رخ اکبیر ، شکم گنده و
کوتاه چوانعیر ، دوا بروی چوشمشیر
یکی روست یکی زیر ، میان دوسه تا
سالک بی پیر ، یکی خال چنان قیر ،
که دیدار وی از جان کندست سیر ،
خراب است چنان آن رخ بی پیر که
اصلاً نبود قابل تعمیر . شد از دیدن آن
خانم الدنگ ، دلش تنگ و خودش
را برسانید به داماد و بدو گفت که :
«ای یار عزیز این چه عروسی است که
میمون عبوسی است پتلخی چو فلوسی
است؟» رقیفش چوشنید این سخنان
گفت «مزن حرف و مباح اینهمه کم
ظرف که منم خودم از عیب زن
خویشتن آگاهم و از روز نخستین
همه رادیدم و گردیدم از آن جمله
پرق میخواهند فریاد میکشیدند دارم
تا میکن بیست تومن پول و یزیت
دکتر بدهید میفرمائید نه..... دارم
مسخره بازی که نیست پس این
دویست و پنجاه و شیش تومان حقوق
را چکار میکنید .
پور پور خان



- «نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد»
روغن بو ، سبب قهر زنان خواهد شد
- «من که گرد آلودم قهرم عهد کردم
بمد ازین»
باغذای انتخا با تی گلوتی تر کنم .
«گردن شکسته فومنی»
- «هر زمان گویم بفریاد و فغان»
رخت و آب و نان و این و آن گران
- «بچه خوب و عاقل و هشیار»
میکیره دیلم و میشه بیکاز
«ک . ک . فیلی»
- «اگر داری تو عقل و دانتش و هوش»
برای مجلس شور با زن جوش!
- «شادیم کز امینه دامن کشان»
گذشتیم
- هر چند گوشه‌ها مان بر باد رفته باشد!
«شیطان اشعرا - کاشان»
- «نکر تا که دهقان دانا چه گفت»
بیک حاجی آقای گردن کلفت
- «یکی از بزرگان اهل پکن
اومد قرینه کله‌اش خورد بمن
«حیدر علی رجائی»
- «تو کز محنت دیگران بیغمی»
بچون خودم کمتر از شلغمی!
- «از دوش خلق اگر نتوانی -
بیک بار دیگه هم بروی پارشان -
گذار!
- «فرخ نیرومند»
«یکی گفت سقراط را کای -
حکیم»
- چرا میخوری شیر خشک کلیم!
«سیدالله شهروندپور»
- «یکی را که در بند بینی مخند»
مگر اینکه مادر زن افتد ببند!
- «همی یاد دارم ز عهد صغر»
که مردانه خوردم کتک از پدر
«هوشنگ حسین زاده»
- «ایکه پنجاه رفت و در خوابی»
همه خوردند ، تو نمی‌چایی!
- «اگر دستم رسد بر چرخ گردون»
شرابش میدهم تو کافه شمرون
«رضائی»

متلکهای اتمی!
جیکولت - چی گفتی؟
جیکولت - گفتم لیوه!
جیکولت - کوش!
جیکولت - (ایناهاش جیکر!)

قسم راست!
وکیل مدافع برای آخرین بار
از موکلش پرسید:
- باز هم تکرار میکنم که شما
باید همه چیز را برآستی برای من
شرح دهید چون برای دفاع از شما
باید همه چیز را بدانم .
- آقای وکیل من همه چیز را
برای شما گفته‌ام .
- باید قسم بخورید که هیچ
چیز از من پنهان نکرده‌اید تا بتوانم
دفاع شما را حاضر تمامم .
- قسم میخورم که غیر از مصل
پولهای دزدیده شده ، همه چیز را
برای شما گفته‌ام!



اگر چیزی بنام «مهریه» وجود نداشت - برای نمونه، حتی يك مرد مجرد هم پیدا نمیشد - و از اینجا معلوم میشود که زنها بد هستند یا آقایان خسیسند !!

اگر خدیجه سلطان تب کند مردها حاضرند بعیرند، ولی اگر زنشان بمیرد حاضر نیستند يك قطره اشک زورکی و دروغی از چشمان خود جاری کنند!

« دختر عزیز نازنین »
 مردها برای این باشیز خانه میروند که برای ریش تراشیدن خود « آب گرم » تهیه کنند و گر نه بخدیجه سلطان اصلا کار ندارند !!

چه بسیار مردهایی که فقط اسمشان « مرد » است ولی خودشان ، چه عرض کنم ؟! « ننه رقیه »

اگر بابا آدم میدانست که پسران او چه موجودات عجیب و غریبی از آب در میآیند ، بدون شك قبل از ازدواج با حوا خانوم ، خودکشی میکرد .

سفارشی دو قبضه مردی را کویند که دوبار ازدواج کرده باشد!

وای از این مردها ! ؟

وای از این مردهای خودکامه که بمکزند و فتنه - علامه ا همه پسر مدعا و افسونکار همه مرموز و میهم و تودار مظهر عیش و نوش و عیاشی سبیل تنگ و رنگ و اوباشی گرچه باشد فزرتشان قصور باز هستند غره و مغرور روز و شب در پی هوسبازی خود ستائی و فتنه پردازی رشوه و دزدی و دغلكاری حقه بازی - كلاهدراری از سرکبر و فیس نمره زنان پا نمایند توی کفش زنان جنس زن را « اجنه » میخوانند خویشان را « فرشته » میدانند ليك قلباً همه مرید زنند بنده محض و زرخیز زنند از نگاه زنان پكر گردند سخت ، بايك كرمه خر گردند رنگشان از فراق زن، زرد است دلشان خوش که اسمشان مرد است! « فرخ سلطون »

قیافه مردها هیچگاه تماشاائی تر از موقعی نیست که به خواستگاری دختری میروند و دماغ سوخته بر میگرددند!

از کج سلیقگی و بیذوقی مردان همین بس که با داشتن زن زیبا و خوشگل ، باز هم چشم حریصشان پدنبال خدیجه سلطان است .

« جانی »
 خوب شد روغن نباتی را اختراع کردند تا مردهایی بخاری ذاتی خودشان را بگردن این ماده زبان بسته بیندازند .

عشق میورزم

م. فضل آغاسی

عشق میورزم به نون سنك و دیزی گوشت میکشد دل از برآشون « موج موج و هوش هوش »

عشق میورزم به چن تا دیس مملو از چلو قیمه (آخ جون ۱) قرمه سبزی ، بندهم پایش ولو

عشق میورزم به كبك و جوجه و تیهوی ناب

عشق میورزم به كنيك و به ویسکی و شراب

عشق میورزم به اینها ، كمیلت ، از دم ، چکی

گر نكین « بیلاخ » ، نبندین از برایم شیشکی

عشق میورزم به يك وعده غذای سیر و خوب

عشق میورزم به آب لوله ، نه ، نه ، آب خوب

عشق میورزم به انجیر و به انگور و شلیل

تا بمن چشك زنند از دكّه مشدی خلیل

عشق میورزم به گرمك ؛ غش دارم واس طالبی

تا بپلم صد تا قاچش را همینجور قالبی

عشق میورزم که واشه مجلس شورای ما

باز نكه دولت یا جای مجلسه یا جای ما

عشق میورزم که جای وعده شیش من به غاز

جای نطق و بطق و حرف وروده دور و دراز

دولت مشدی علم اندر عمل کوشد کمی

از دل پر غصه مخلوق بردارد غمی

آگهی بهای یخ

از این تاریخ تا اطلاع ثانوی بهای یخ مصنوعی در تهران و توابع بشدت زیراست ؛

از یخچالدار به یخ فروش کیلوئی ۰/۵۰ ریال

از یخ فروش بمصرف کننده کیلوئی ۱ ریال

از وارد کننده تله وزوزون به فروشنده کیلوئی ۲ ریال

از فروشنده تله وز وزون به خریدار قسطی کیلوئی ۳ ریال

از مصرف کنندگان محترم تقاضا میشود در صورت مشاهده تخلف از نرخ مقرر بالا مراتب را به اداره روابط عمومی تله وزوزون میلی اطلاع دهند تا متخلفین شدیداً تعقیب و مجازات شوند .

مدیر عامل تله وزوزون مهلی ساقط پارسال

بار زندگی

فقط آغا محمدخان قاجار بود که هرگز زیر بار مشکلات زندگی قر نشد . « ن - پاك شیر »



« سازندگان آبجوهای تقلبی دستگیر شدند » جراید

د سازندگان آبجو های تقلبی !!

يك خبر بهداشتی

مرکز بهداشت پیشه وران اداره بهداری شهرداری بما خبر داد که در هفته گذشته از ۷۳۰ نفر پیشه ور معاینه بعمل آورده و در ضمن در همان مدت ۴۶۱ قلاده سگ ولگرد را هم سر به نیست کرده و با وجودیکه بعضی شنیدن این خبر از ته دل « بهجریان این برنامه » باریك الله و ایوالا گفتیم يك چیز برامان باعث درسرس شده بود و آن این بود که « مرکز بهداشت پیشه وران » با قلاده سگ ولگرد چیکار داره و اصلا سگ ولگرد چرا باید قلاده داشته باشه و حالا اومدیم که اون زبون بسته یه همچو چیزیم داشت تازه باید باعث رضا مندی خاطر مسؤولین امر باشه که اینا برخلاف آدمیزاد خیره سر بدون هیچگونه زحمت و صرف بودجه ای ، خودشان قلاده دارند ، پس دیکه چرا سر به نیست بشند ؟ ولی با ورود دکت ممولی متخصص روابط عمومی انسانی و حیوانی و توضیحات و بیپنهادهائی که معظم له در این مورد دادند بحمدالله تا اندازه زیادی حاضرین را از گیجی و بلا تکلیفی نجات داد و ما هم چکیده فرمایشات ایشان را

پا تو گفشی شعرا

جامی - شاعر عرق خور
 حافظ - شاعر درس خوان
 اهلی - شاعر رام
 وحشی - شاعر جنگلی
 سنائی - شاعر سناتور
 شیخ بهائی - شاعر نامسلمون
 مسیح کاشانی - پیغمبر شعرا
 عراقی - شاعر عربی
 فروغی بسطامی - شاعر نورانی
 باطاهر - شاعر بچه دار
 رودکی - شاعر آبدار
 شاطر عباس - شاعر خباز
 نظامی - شاعر ارتشی
 عطاری نیشابوری - شاعر سقط فروش
 « ایرج خواجه نوری »

«اولا قلاده را شما آدمیزادها بجای «نفر» بکار میبرید و پخیالتان با این لغت پرانها و الفاظ بازی بین خود و حیوانات دیوار کشیده و تفاوت قائل شده اید .

ثانیاً اگر مرکز بهداشت بهداری شهرداری ، وقت پیشه وران بیچاره را با هم معاینه و این حرفها تلف نکنند و از کار و کاسبی نندازنشون قول بهتون میدم که خود حضرات با جنسهای که میفروشند کاری میکنند که تا چند سال دیکه هیچ سگی منجمله خودبنده هم نتونه چون سالم پدر

حاضر جوابی

شخصی بدیدن نویسنده معروفی رفت . نویسنده در منزل نبود و اطاقش خیلی کثیف و بهم ریخته بود . مردك برای اینکه بوی پفها ند که آدم کثیفی است و درسی هم باور داده باشد فوراً روی گردو خاک مین با انگشت نوشت «خوك» و رفت .

اتفاقاً چند روز بعد نویسنده را در خیابان دید و گفت :
 - چند روز پیش بدیدنتان آمدم . ولی منزل نبودید .
 نویسنده که آدم باذوقی بود بلافاصله جواب داد :
 - بله بله کارت ویزیتتان را روی میز دیدم !

قوزی والکن

دو نفر که یکیشان قوز داشت و دیگری لکنت زبان، به عکاسی رفتند تا برای یادگار عکس بگیرند . موقعی که داشتند خود را حاضر می کردند قوزی برای اینکه طعنه ای به رفیق خود زده باشد گفت :
 - مواظب باش در موقع عکس برداشتن حرف نزنن که عکس تار میشود !
 والکن بلافاصله جواب داد :
 - توهم با قوزت را نشان ندهی که آلبوم بسته نمیشود !!



خانها فرشتگانی هستند که بالایشان بصورت «کرت» و «سینه بند» درآمده است . «سیاه منسوری»

مادرزن بزرگترین سلاح جنگی زنهایست ، باین دلیل که هر وقت زورشان به دشمن که همان «شوهر» باشد نرسد فوراً از وجود مادرشان استفاده میکنند .

میکویند زن جنس لطیف است در صورتیکه روغن نباتی که رستمرا از یا میاندازد کوچکترین اثر منفی روی زنها نمیکندارد ! «ح - فرهادیان»

اگر زنها فقط پیکر و نوات نکنند تمام سازندگان و فروشندگان لوازم آرایش بگدائی میافتند!

«حمین طلاچیان»

«مادر» کلمه مقدسی است اما وای از وقتی که کلمه «زن» هم بدنبال آن باشد ! «ح - سایبان»

واویلا . . .

در محفلی دیدم پرسروئی کز عور و نازش فتنهها برپاست چون نيك در رویش نظر کردم گفتمی سراپا فتنه و اغواست لبهای او شاتوت و چشماش انکار رشك نرگس شهلاست در پشت يك پیراهن توری دیدم همه جای تنش پیداست از یکنفر نامش پرسیدم آهسته گفتا ؛ نام او لیلاست گفتیم : مگولبلا ، مگو لبلا این فتنه لبلا نیست و او ایلاست

در محفلی دیدم پرسروئی کز عور و نازش فتنهها برپاست چون نيك در رویش نظر کردم گفتمی سراپا فتنه و اغواست لبهای او شاتوت و چشماش انکار رشك نرگس شهلاست در پشت يك پیراهن توری دیدم همه جای تنش پیداست از یکنفر نامش پرسیدم آهسته گفتا ؛ نام او لیلاست گفتیم : مگولبلا ، مگو لبلا این فتنه لبلا نیست و او ایلاست

مادر زن

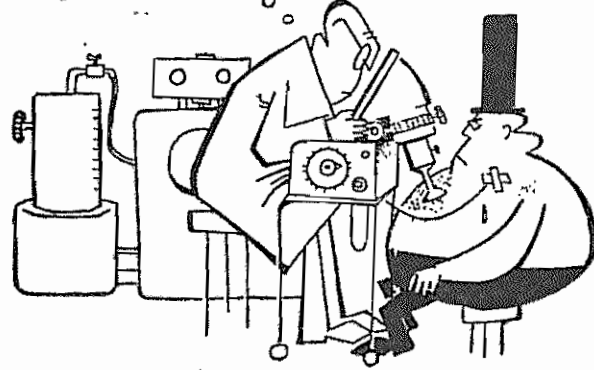
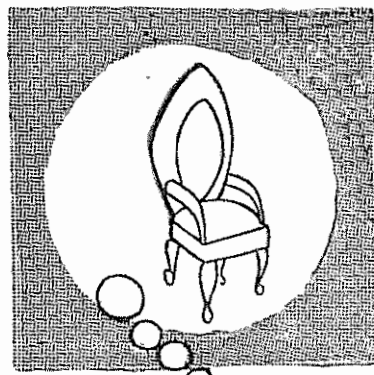
اگر هلال ماه را بروی مادر زنت دیدی و شترت نمرد حتماً چیزی خیرات کن !
 فقط مادرزنی خوبست که مرده باشد !
 «تکلیسی»
 نه بافتاب زمستان میشو اطمینان کرده و نه بلبخند مادرزن «زا بونی»
 مادر زن بخواب دامای هم که بیاید ، موبرتن اوراس میشود !



دامغان :

□ همه‌اش کلک بود؟! □
 کله‌کننده‌های دامغان ماشین - های دولتی را با کمال احترام و ورמידارن میبرن بیلاق ، گردش و هواخوری ، ماشینه بودیم ماشین - های دولتی را جمع کردند! عجیب دور وزمونه‌ای شده ؛ دیکه بحرف رادیول هم نمیشه اعتماد کرد!!
 کاکا : بچه‌جون عقلمت کجاست ؛ اوناه بکن توچرا باور میکنی؟!
 بندرشاه :

« از کاندیداهای وکالت معاینه پزشکی بعمل خواهد آمد » جراید



رادپوسکویی !

سوء ظن خانمها !

سوسن خانوم هر روز بدون استثناء چندتارموی زنانه ا روی لباسهای شوهرش پیدا میکرد و تا مدتی نزاع و دعوا راه میانداخت یکرروز هرچه جستجو کرد حتی يك تارمو هم نتوانست پیدا کند و روزبعد وروزهای بعد تیزانری از مودیده نشد عاقبت حوصله‌اش سر رفت و بالنگه کنش بچان شوهرش افتاد و با توپ و تشر گفت :
 - فلان فلان شده ، حالادیکه باز نهای کچل بی مو ! سرو کار داری !!

تالین :

★ مملکت بلبشو !! ★

پس از یکسال که از وضع بلبشوی شهرتاری میگذشت چند روزقبل انتخاباتا نچمن شهرشروع شد آنهاهم چه انتخاباتی که مسلمان نشنودکافر نبیند ا چنان بزنبزی هرگرفته بود که همه رای دهندگان محترم دنباله سوراخ موش میکشند پس از فرار رای دهندگان رای خرنندگان ا کارخودرا انجام دادندو خداحافظی کردند ا

خبرنگار توفیق
 این خبرها فکاهی نیست ولی خنده داره !

گالیکیش - سرآب دعوا شد

عده‌ای اوپاش ریختند کدخدا را حسابی مشت و مال دادند ا فمیدانم دوران خان خانی کی تمام میشود؟! خوشف - وقتی تنها دکترشهر مریض میشود یا برخصی میرود بقال محلی برای مردم طبابت می کند و نسخه مینویسد ا

آبادان - زنان روزمزد اداره بهداشت چهارماهه است حقوق نکرفته اند ا قصرشیرین - در شهرداری قصرشیرین - سر بل ذهاب و خسروی میلغ زیادی بنام احداث خیابان و کودسوء استفاده شده است ا «ک»

تجاهل !

زن - همسایه ما احمد آقا وقتی صبح بدنبال کارش میرود ، دوسه بار زن خود را میبوسد ، توچرا اینکار را نمیکنی؟
 شوهر - واله من بیش از یکی دوبار زن احمد آقا را ندیده‌ام با وجود این اگر تو لازم بدانی از فردا می بوسمش !!

خلبان فهمیده

این استادخلبان که عادت داشت همیشه از شجاعت‌های خود تعریف کند و تعداد هواپیماهای دشمن را که در جنگکسرتکون کرده برخشاگردان خود بکشد روزی ضمن درس از شاگردی پرسید :

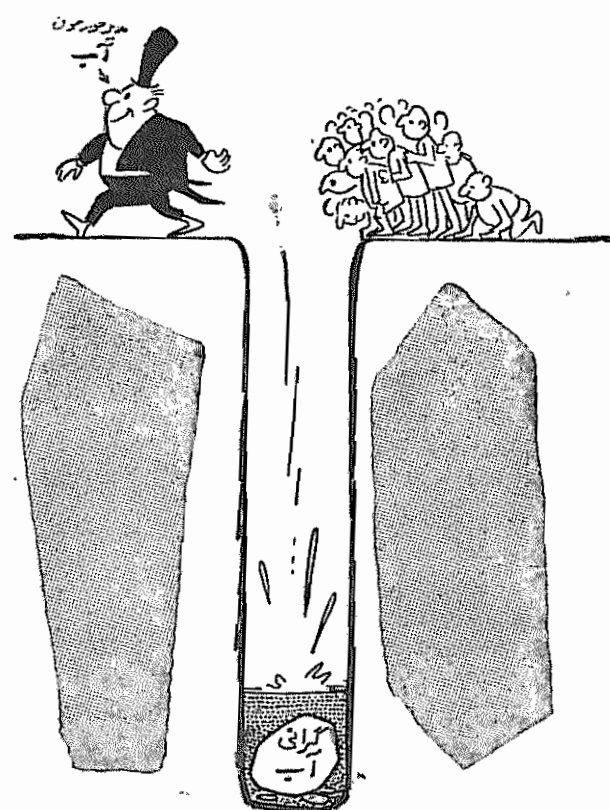
- فرض کنیم که در حال پرواز هستیم ، من فرمانده دسته و شما خلبان يك جت جنگنده هستید ، ناگهان من علامت میدهم که یکدسته هواپیمای دشمن دیده شد ، در این صورت شما چه عکس‌العملی نشان میدهید؟

- پشت هواپیمای شاققار - میکیرم و برای شمردن فتوحات شما آماده میشوم!

وزیردراستی گفت : بهبود وضع مالی هیچیک از کارمندان درسال جاری امکان پذیر نیست «جراید»

باید گریه‌بست

وزیری چنین گفت در مجمعی :
 از آنجا که انبان دولت تهیست از آنجا که طبق حساب و کتاب بود دخل ما نوزده خرج بیست پی شادی خاطر گارمند!
 امیدوی به جبران مافات نیست درسته که میمیره از گشنگی ولی باچنین بودجه‌ای چاره چیست؟!
 چو بشنیدم این را بگفتم بخود :
 (پس از ساعتی لرزورقص تویست!)
 اگر بودجه اینه که من دیده‌ام « نه برمرده برزنده باید گریست»!



آنجا که يك دیوانه سنگی توجاه میاندازد بقل صد عاقل از سر میرد؟!
 سر میرد؟!
 سر میرد؟!
 سر میرد!؟

نامه وارده

دوموضوع !

روزنامه صد در صد فکاهی و غیر جدی ا ا توفیق - محترماً تصدیع میدهد : در روزنامه های یکی دو هفته اخیر ، دوموضوع بیش از همه جلب توجهم را کرد ؛ این دوموضوع دوخبر کاملاً جدی و فاقد خنده‌میباشد و با علم با اینکه روزنامه توفیق با «جدیت ا» مخالف است ولی بعلمت جالب بودن فوق‌العاده موضوعات مذکور مجبور شدیم آنها را بحضورتان شرفیاب کنیم !
 «ارادتند : ن - الف - فی امان ا له

موضوع اول

دولت بخاطر رفع مضیق‌مالی و جبران کسر بودجه و بحران اقتصادی ، تصمیم گرفته است از هزینه‌های زائد و غیر ضروری بکاهد و بدنبال این تصمیم چند سازمان دولتی و چند سفارتخانه خارجی هم منحل گردید .

موضوع دوم

و اما موضوع دوم در باره گشادبازیا و ریخت و پاشهای «سوزمان منحل نشده شرتامه است»! خوب دیکه این باوندرا ؛ ا که قراربشه تمام سازمانهارا منحل کنن ، اونوقت اینهمه پولهای باد آورده و بی حساب و کتا بوکی خرج میکنه ا از قدیم و ندیم گفتن «پول دربار و خرج کن» حالا این پول چطوروری در میاد و چه جوروری خرج میشه ، خبرزیرا بخونین تا روشن بشین!



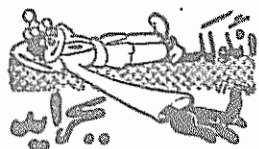
سند هزینه شماره ۱۵۰ ۴۰/۲/۳

که ۷۳ برگ اوراق فاکتورورسید وجه ضمیمه آنست و ناظر مالی «سوزمون شرتامه» وسایر مسئولین امر آنرا امضا کرده‌اند و بحساب قطعی منظور شده :

- ورق بازی ۴۰۰/ ریال
- انعام رقاصه ۵۰۰۰/ «
- انعام مستخدمین ۱۰۰۰۰/ «
- ویسکی ۱۱۰۰۰۰/ «
- آبجو ۳۸۸۰/ «
- سیگار خارجی ۹۰۰/ «
- ودکا ۲۵۰۰/ «
- عرق شیراز ۱۰۰۰/ «
- کرایه محل « پا چراغی» برای بازی ورق ۵۰۰/ «

صورتحساب شماره ۶۲

مخارج آقای دکتر لیچفیلد درهتل پالاس بمدت سه شب ۲۵۵۸۲ ریال
 هزینه پذیرائی دکتر لیچفیلد ایضاً درهتل پالاس ۲۵۴۹۴۰ «
 جمع هزینه صرف حساب يك پذیرائی نامعلوم ۱۱
 ۱/۴۳۱/۴۹۱
 و... این رشته سردراز دارد ا! «توفیق» ا که قبول کنیم که مشت نمونه خرواره باید بکیم که ... هیچی ا! ولون کن با یا... تو هم حوصله دار ...



کیهان: رئیس دادگاه به نخستن متهم انتخبات گفت کودک صغیری که یکسال بیشتر ندارد در حوزه شما رأی داده است.

کاکا: و متهم جواب داد: بمن چه آقا! میخواست نیاد رأی بده! تقصیر پدر مادرهاست که بچهها شونو ول میکنند تو کوجه؟!

انگولکچی: سطح زندگی نسبت بسال قبل بالا رفته توفیق: سطح کرمون که بالا میره بکننداراقلا سطح زندگیون بالا بره!

اطلاعات: در شهرداری قصر شیرین ۶ میلیون ریال سوءاستفاده شده است.

ممولی: از قول من به سوءاستفاده کندهاش بگو ناراحت نباشن از همین حالا فرار منع تمقیبون حاضره پیغام امروز: میلههای دانشگاه تنگتر میشود

انگولکچی: و میلههای زندان گشادتر میشود!

تهرانصور: از مرگ ویلیام فالکنر نویسنده معروف کسی متأثر نشد ولن به خاطر مرلین مونر و چندین نفر خودکشی کردند

کاکا: مردم چه گناهی دارند؟! تقصیر خود ویلیام فالکنر که پروچایه شونون کسی نمیداد؟!

کیهان: دکتر ارستجانی گفت برای وصول ۱۸ میلیون تومان مالیات املاک مزروعی ۱۹ میلیون تومان خرج شده است!

ممولی: خرج برات تراشیده اند! انگولکچی: ایران دارای معادن آهن بسیار است.

کاکا: پس حرف زن، میخواهی اینرا هم مثل نفت هپروکنن؟!

اطلاعات: عدهای متهمند که از مرده رأی گرفته اند توفیق: مکه مرده عیبی داده!

وانکببی هرچی هم مرده باشن! آزما زنده های روغن نباتی خورده زنده ترن!

کیهان: دکتر امینی و بانو به سوئیس رفتند. انگولکچی: پس خیال کرده بودی راس اسی میرن بندعباس!

روشنفکر: چرا انسان گربه می کند؟ ممولی: خوب آدمیزاده دیکه! این مملکتو می بینه خنده اش می گیره به هم از بسکه می خنده

گریه اش می گیره! صبح امروز: چه کنیم تا چشمان خاکستری رنگ داشته باشیم؟ کاکا: اگر پدر مادرمون خاکسترنشین باشن ممکنه!

خماری!

هرشب که هم پیالنه اهل عرق شوم فردای آن ز فرط خماری، دمع شوم سر درد لا کتاب عذابم دهمد مدام

چندانکه گرم ناله چنان مرغ حق شوم سست است سخت در حرکت دست و پای من گوئی که رعنه گیرم و از بیخ لق شوم

همچون پنیر کشکی بقال ناقلا زرد و خراب و بیمزه و بی رمق شوم اعصاب خویش را دهم از دست بیخودی

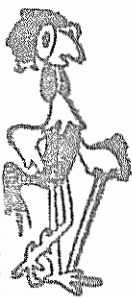
چون سنگ بششم آیم و دروق و وق شوم روز از خمار، تیره چنان صبح کاظم گرشب ز باده سرخ، برنگ شفق شوم

ترسو شوم چنانکه ز کوچکتترین صدا قلبم به تپ تپ افتد و خیس عرق شوم وارفته و شل و ول و بی بند و بار و سست

عاری ز کار و دور ز نظام و نسق شوم افسرده و مفنگی و رنجور و زرد و زار همچون گدای گرسنه مستحق شوم

بیحالم آنچنانکه روم گر سر قمار نه اهل تخته زرد و نه اهل ورق شوم صبح از خمار، خسته ام و گردنم کج است

برعکس شب، که می جو زدم کله شق شوم خروس لاری



بانو و گنیز مطبخی!

چون در نهضت بزرگ مبارزه با فساد که يك سال و خورده ای بطول انجامید متأسفانه آدم فاسدی پیدا نشد که عدلیه تصفیه شده او را محکوم کند و با امان نظر در این مسئله که مردم از روز اول تا حال التحریر انتظار محکوم شدن عده ای را داشتند و دارند

لذا بعنوان خالی نبودن عریضه «شعبه ششم دادگاه دیوان کیفر پس از سه روز شور، رأی خود را در باره آقایان ژان ژوزف شنا پدر

مقاطعه کار فرانسوی و حسام - الدین قهاری شهر دار سابق قزوین صادر و مقاطعة کار را بدو سال حبس و شهر دار سابق قزوین را يك سال حبس محکوم نمود»

و این مسئله خود میرساند که هر وقت عدلیه «دستش بمانو نرسید، فی الفور «گنیز مطبخی را در می یابد!»

میرسد مهندسین این بخش در نظر دارند بزودی يك جاده سوم بین منزل منتظر الوکاله و میدان بهارستان بوجود آورند

هزینه این جاده هم اکنون موجود میباشد منتها روزی اقدام به ساختن آن خواهد شد «آگهی انتخابات صادر گردد»

باید دانست که سابق بر این میدان بهارستان و مقر منتظر الوکاله ها فقط دو جاده وجود داشت که یکی جاده دولتی بود و دیگری جاده پشت اداره آمار و سجل احوال ولی چون در این دو جاده تصادف و تصادم زیاد میشد لذا مهندسین جاده سازی مادر نظر گرفتند يك جاده هم از میدان «مردمه» به بهارستان باز کنند که موقع انتخابات عده ای هم از این جاده استفاده نمایند و فی الواقع تصادم و تصادفی رخ نهد

پدیده ای است اگر همه منتظر الوکاله ها هم بخواهند از جاده مردمیه عبور کنند باز اشکالی نخواهد داشت چون جاده بعد کافی عریض درست خواهد شد

جاده سوم و کالت

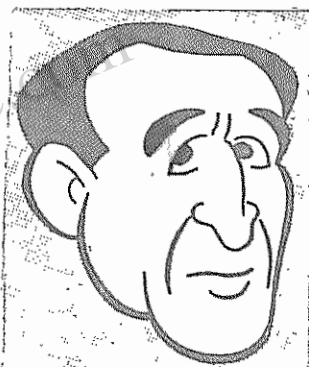
بطوریکه از بخش «جاده سازی» روزنامه فکاهی توفیق اطلاع میرسد مهندسین این بخش در نظر دارند بزودی يك جاده سوم بین منزل منتظر الوکاله و میدان بهارستان بوجود آورند

هزینه این جاده هم اکنون موجود میباشد منتها روزی اقدام به ساختن آن خواهد شد «آگهی انتخابات صادر گردد»

باید دانست که سابق بر این میدان بهارستان و مقر منتظر الوکاله ها فقط دو جاده وجود داشت که یکی جاده دولتی بود و دیگری جاده پشت اداره آمار و سجل احوال ولی چون در این دو جاده تصادف و تصادم زیاد میشد لذا مهندسین جاده سازی مادر نظر گرفتند يك جاده هم از میدان «مردمه» به بهارستان باز کنند که موقع انتخابات عده ای هم از این جاده استفاده نمایند و فی الواقع تصادم و تصادفی رخ نهد

پدیده ای است اگر همه منتظر الوکاله ها هم بخواهند از جاده مردمیه عبور کنند باز اشکالی نخواهد داشت چون جاده بعد کافی عریض درست خواهد شد

بودجه کل کشور با در آمدی معادل ۴۹ میلیارد ریال و مخارجی قریب ۴۱/۴ میلیارد ریال بتصور بدو تریسد



بر احوال آن شخص باید گریست که دخلش بوه نوزده خرج بیست

قصه برای بچه ها!

«السون و بسون! پول بده قاقا بسون» قاقا که نون نمیشه کار با بسون نمیشه از اون گذشته پول کو؟!

اسکن نره غول کو؟ نهس داریم، نهسامون نه کا داریم، نه کادون بیکاری و بی پولی

اعتت به شمر و خولی! «ها جستم و واجستم تو حوض نقره جستم»

«سگ به شکمبه افتاد آیش به پنبه افتاد» بین ۱۰۶۰ تا ۱۵۶۰ ریال شهریه دریافت میشود

توفیق: تازه امسال ترقی کرده ایم بیشتر هم باید بگیرن! کیهان: کودک را از پزشک نترسانید

انگولکچی: ما نمیترسونیم! خودش جوشو دوست داره و از دکتر میترسه! م ت



زن - کمک دنده مادر زن - فلوت - سار فترا - پل تجریش - محل بورس بلال - قاب - آرامگاه عکس - چادر - غلازن - «فرهادیان» ازدواج - انتحار تدریجی - پاکت - جیب کاغذی - زن - دختی بار نشسته - «شیراز - حین رلیسی»

روزنامه - فرش کارمند - طلاق - ورقه حاتم خدمت مرد - لنگ - مایوی جاهل - مریض - آلت دست دکتر - «ک - فیلی»

فرهنگ ممالک - چین - کشور پیر - هند و چین - کشور دوقلو - افغانستان - کشور پرسرو صدا - ژاپن - کشور تخمی - عراق - کشور مست - پرتقال - کشور گرانقیمت - اسکیمو - کشور بچگانه - پاکستان - کشور با طهارت - سوریه - کشور شکمو

لبنان - کشور نان و لبو - «هادی خرسندی» - تور - قفس پنبه ای - گهواره - تخت خواب متحرک - سویس - بندر عباس که گنده ها - کوزه - محل اقامت رفوزه - «کاشمر - خلیل مفتی»

عنکبوت - کارخانه ریسندگی و بافندگی - پیله ابریشم - تخم مرغ کرم ابریشم - سبزی خوردن - علف آدمیزاد - کاغذ - آفتابه فرنگی - عصا - دست عینک رستم - «دهود کیمیاگر»

روزنامه - فضا نوران - روزنی را خودشان حس کردند

حاج علی خان امینه فلنگو بست و در رفت باکله و با سر رفت علی رفته اروپا واسه چی چی؟ تماشا!

«اسدالله دولا دولا آش میخوری بم الله، حالا که شدی اینکاره در دارو بنما چاره دلتو بزن به دریا آستینو بزن به بالا»

«متو ابرازش کن مجلسو زود و ازش کن حلوی تن تناسی تا نخوری ندانی!»

مش ممدلی نیکا کن درست گوشانو واکن نمه ی انتخابات نکنه دو باره اغوات تا که بری تو صندوق خودتو نکن لق و لوقا

خرج نکنی دوباره که باز میش بیچاره! «ماما - جوم - جوم»

خالی که شد خزینه حاج علی خان امینه فلنگو بست و در رفت باکله و با سر رفت علی رفته اروپا واسه چی چی؟ تماشا!

«اسدالله دولا دولا آش میخوری بم الله، حالا که شدی اینکاره در دارو بنما چاره دلتو بزن به دریا آستینو بزن به بالا»

«متو ابرازش کن مجلسو زود و ازش کن حلوی تن تناسی تا نخوری ندانی!»

مش ممدلی نیکا کن درست گوشانو واکن نمه ی انتخابات نکنه دو باره اغوات تا که بری تو صندوق خودتو نکن لق و لوقا

خرج نکنی دوباره که باز میش بیچاره! «ماما - جوم - جوم»

پس چرا «بی وزنی» منو دیگرون حس میکنند!؟

پرده بالا میرود : (يك اطاق خالی که در آن يك ميز و دو تا صندلی قرار دارد و روی ميز مقداری کاغذ و دفتر و مداد و غیره بطور درهم برهم ریخته نمایان است . در اطاق باز میشود - کامی خان و زیزی خانوم و عمه خانم بترتیب وارد اطاق میشوند)

زیزی خانم :- عمه خانوم - جون ، اینم اطاق مهمونخونه منزل جدیدمونه ، بنظر شما چطوره ؟

عمه خانم :- عالی عالی ! به به ، به به ، چه اطاق کوچولو کوچولو و خوش ترکیبی ! چه آثایه خوشگل مشکلی ! آخ جون ، به به ، باریک الله !

کامی خان :- (با توضیح) اگه بدونی عمه خانوم چون ما چقد ازین اطاق خوشه و نونمید - علی الخصوص وقتیکه سر فرصت پای رادیو نشسته ایم (رادیو گرام نسبتاً شیکی را بخش میکشد)

عمه خانم :- به به ، مبارک باشه ماشااا هزار ماشالا «فولس و آگون» که دارین ، پنجال که دارین ، رادیو گرام که خریدین - ببینم همه شو به جائی خریدین ؟

کامی خان :- آره ، عمه خانوم جون - این روز و روزگار که رادیو و این جور چیزا خریدن تعجبی نداره !

زیزی خانم :- اگه بدونی عمه خانوم این رادیو گرام چینی ماهیه حسی رتئیکه تو آشپزخونه دارم آپکوشت بار میدارم ، بفلس می - کنم میبرمش اونجا که به ام بخونه اگه بدونی وقتی صدش با صدای «گر گر» پرده وس قاطی میشه چه لذتی بادم دست میده !

کامی خان :- عمه خانوم جون خواهش میکنم بفرمائین روضندلی بشینن میخوام خیلی چیزای ندیده نشفته دیکه هم نشوتون بدم .

زیزی خانم :- آه اونک کوچولوی مارو چطو میبینی عمه خانوم ؟ هیچ خوشتر اومد ؟

عمه خانم :- راستی راستی که به عالمه حظ کردم - از سلیقه تون ، از ماشینتون ، از پنجالتون ، از تله و زوزوتون ، هرچی رو نگاه میکنی سلیقه ست و اشراف منشی ، راستی راستی که هزارون صلوات !

کامی خان :- عمه خانوم جون در حقیقت دعاش بخودتون میرسه چون ما هرچی داریم از هم داریم .

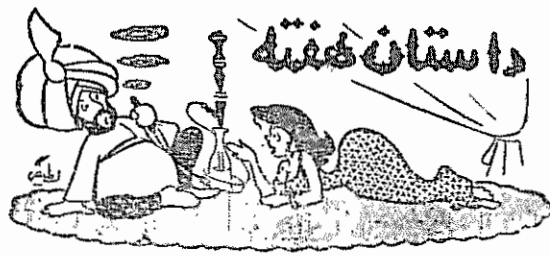
عمه خانم :- خواهش میکنم تعارف نکن کامی جون ، من از تعارف خوشم نیامد .

کامی خان :- مکه دروغ میگم که ناراحت میشی ، عمه جون ؟

عمه خانم :- (یکم رتبه از جایش میپرد) ببینم ، نکنه اون چک دو - هزار تومن روی که شب عروست بابت چش روشنی بهت دادم صفر هاشو اشتباهاً زیاد گذاشته باشم و عوض دو هزار تومن ۲۰ هزار تومن نوشته باشم ؟

زیزی خانم :- چطو همچه

نمایشنامه قسطی ! در یک پرده



بازیکنان :

کامی خان

زیزی خانم (همسر کامی خان)

تازه بدوران رسیده ها

عمه خانم (بوه زن تروتمند و عمه کامی خان)
زهرا خانم (دایه طفل نوزاد کامی خان)

زیزی خانم : نه عمه خانوم جون ، درسته که همه ماشین مال خودمون نیست ولسی ببینید تموم کیف و عیش هائی رو که اعیان و اشرافا دارند میکنند ماهم باهمان هزار تومنی که تا حالا دادیم داریم میکنیم .

عمه خانوم :- لایه ما بقسی کیفیاتون هم باقسطه !؟

زیزی خانم :- آهان تازه داری ملتفت میشی ، آره ، آره ، ماشینو قسطی خریدیم !

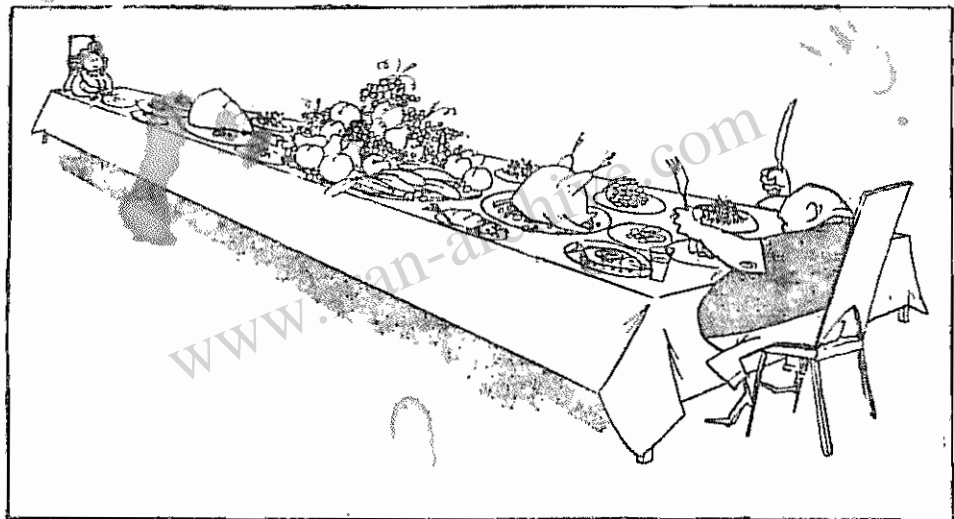
عمه خانم :- آهان ، پس اینطور ... لایه رادیو گرامه هم

اجاره خونه بده !

عمه خانم :- مثل اینکه کم کم دارم شاخ در میارم - اینطوریکه شامیکین باهاس پول کامی خان از پارویالا رفته باشه و در آمدش هم خیلی حسابی شده باشه که بتونه این همه دم و دستگاره بهم بزنه و از عهده این جور زندگیا بر بیاد !

زیزی خانم :- همینطور هم هست اتفاقاً همین هفت هشت ماه پیش بود که ماهی پنجاه تومن به حقوقش اضافه کردند - مکه نبود کامی جان ؟

کامی خان (بالبختند مصنوعی) :- آره همینطوره اینکه چیزی



- عزیزم کفران نعمت نکن ، کسانی هستند که همین غذای ما هم گیرشون نیامد !!

بهم چنین !؟

کامی خان : بله ، بله ، درسته ولی خب اونو البته از جای دیکه ... عمه خانم :- حتماً پنجاله راه !؟

زیزی خانم :- خب البته ، ولی اونو ...

عمه خانم : یقیناً تله و زوزون و این میز و صندلیا هم ... !؟

کامی خان (با خنده ساختگی) :- هه هه ... بله ولی خوب ...

عمه خانم :- مثلاً اگه قیمت کلیدشور نظر بگیریم (ادای کامی خان را در میآورد) از این میز یک پله و از اون صندلیها دوتا دسته اش شما تعلق داره !؟

زیزی خانم :- نه اتفاقاً قسط اینارو تا نصف بیشتره شوادیم .

عمه خانم :- خب چشم روشن ، اگه غلط نکنم باقیم به این ملاشعون پدر سوخته حقه باز که کلی از پولای شوهر خدا بیا مرز منو زیرورو کرد تعلق داره ... !؟

زیزی خانم :- آره ، ولی خب ، این ملاشعون فروشگاه دار حالا

در میری ؟ یک ساعت کرایه به همچه خونه ای دیر داده بشه انا و بسا طون وسط کوچو و لوه - تازه به همچه کاری از تو بعیده تودیکه بچه دارم شدی اگه تا حالا هم با پشت گرمی و پارتی مارتی و دوست و رفیقای ادارات به همچه کارهائی میکردی حالا دیکه نباس بکنی .

کامی خان :- نه ، نه ، عمه خانوم شما ملتفت عرض من نشدین - مقصود من اینه که منزل مال خودمونه ، کرایه ای نیست که من بخوام کرایشو ندم یا بدم .

عمه خانم :- مال خودتون !؟

پناه بر خدا یعنی این خونه مال خودتونه !؟

زیزی خانم :- تعجبی نداره شما پونصد تومن بدین - همین جوری مال شما !

کامی خان :- آره عمه خانم همین خودش به پا صرفه جوئی و دوراندیشیه آخه آدم مکه مر ضداره جائیکه میتونه آقائی کنه بیاد نوکر بشه و در جائیکه با پونصد تومن میتونه صا حبه خونه بشه بیازرت و زورت

با اون ملاشعون خرت و خورت فروش اون موقع خیلی فرق کرده - عمه خانوم جون - چرا ناراحت شدین !؟

عمه خانم :- پس اینطور !؟ ... منو بگو که روی صندلی اون پدر سوخته پشت هم انداز نشستم !؟ (از روی صندلی بلند میشود) خب ، مبارک باشه چقد از پولها تون بابت اقساط اینا توجیب اون پدر سوخته میره !؟

کامی خان :- تقریباً ... (دفترچه اش را از جیب در میآورد) وزیر لب حساب میکند و جمع میزند تقریباً ماهی هزار و صدوده بیست تومن .

عمه خانم :- واخ و اخ خدا بدور - ۱۰ مکه همه حقوق در ماه چقدر هست !؟

کامی خان :- حضورتان عرض میشه که - عرب با بالا و پائین ... هفتصد و چهل و پنج تومن !

عمه خانم :- وای ، وای ، خدا نصیب نکنه - آخه چطو با هفتصد و خوردده ای حقوق هزار و خوردده ای در ماه قسط میشه داد خدا یا مکه دارم کلافه میشم !

کامی خان :- خیلی آسونه اتفاقاً فقط یک نفر باید شمارا با یکی ازین پول نزول بدها آشنا کنه - باقیش دیکه کارتان نباشه .

عمه خانم :- چطو ، چطو ! نفهمیدم ، مکه پول نزول بدها پولشونو نمیخوان پس بگیرن !؟

زیزی خانم :- خیلی بی درد سر میشه پولاشونو پس داد ، یعنی به مقدار نزول میکشن رو پولاشون بعدشم قسط بندیش میکنن ، فقط همانطوریکه عرض کردم به نفر میخوان که سفتهها تونو برای دفعه اول امضاء کنه - همین بعدش دیکه ماه به ماه مطابق همون سفتهها با قسط پولشونو پیش پس میدین !؟

عمه خانم :- وای ، وای ! پس خودتون چی میخورین !؟

زیزی خانم :- اتفاقاً ازین بابت خیلی هم بادم خوش میگندره ! از خواربار فروشی نسیه میاریم - بعد با قسط پولشو میدیم !

عمه خانم :- خدایا تو همه بندها تو عاقبت بخیر کن ، پس قصابی و نونوائی چی !؟

کامی خان :- معلومه دیکه ، اونم با قسط اتفاقاً اینطوری آدم متشنخس تره !

عمه خانم :- با قسط چشمها را میدارند وزیر لب با آه و حسرت زمزمه میکند : « با قسط ، با قسط » کم کم دستش را به بدست صندلی تکیه میدهد و پاهایش « بطور محسوسی می لرزد و بی اختیار روی صندلی مینشیند ولی یکم رتبه متوجه میشود که روی صندلی ملاشعون « کلاه بردار و خارج از مذهب نشسته » از جایش میپرد - از ناراحتی هنوز هم سرودشش می لرزد)

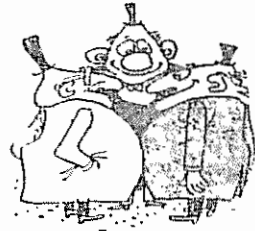
کامی خان :- چیه عمه خانوم !؟ بقیه در صفحه ۱۱

بقیه داستان

از صفحه ۱۰

مثل اینکه حالتون بهم خورده ، خدای نکرده مکه طوری شدین ؟ میخواین برم براتون رختخواب بیارم که يك كمی دراز بکشین ؟ عمه خانم : - اهه ! تو رختخواب کی دراز بکشم ؟ تو رختخواب مالا شمعون؟! نه ، نه ، مرسی من میرم خونم خودمون!

کامی خانم :- پس اجازه بدین باماشین برسو نمون!



من ساهاست که «بی وزنی و بی رگی» را تحمل میکنم؟!

کامی خانم :- خب، الحمدلله که گور شوگم کرد و رفت ، چه عمه ی بد اخلاق و بدعقیه! همینطور تو- کوچه هم غرغر میکرد - خب چکه رو چیکارش کردی؟- هزار تومن تموم تمومه ؟

زی زی خانم :- آره هزار تومن تموم . کامی خانم :- اوخیش چون، از دو قسط ماشین راحت شدیم .

زی زی خانم :- متأسفانه ، نه . . . (بغض رادر گلو میشکند) کامی خانم :- چطور نه؟ - یعنی میخوای بکی بی محله!؟

زی زی خانم :- نه . . . چکه خرج شد رفت . . . همین الانه دادم بفزرا خانم بهره پندازه تو هست .

کامی خانم (با تعجب و برافروختگی) برای کی بفرسته؟! زی زی خانم :- برای دکتر «کودک نواز» مدیر پرورشگاه!

کامی خانم :- نفیهمم ، دکتر کودک نواز دیکه چه صیغه ای؟ - اصلا با اوچه حسابی میتونیم داشته باشیم اصلا اوچه ارتباطی با هزار - تومن چک ماداره؟

زی زی خانم (میزند زیر گریه و هق هق میکند) :- میتروسم آگه بگم عصبانی بشی

کامی خانم :- عصبانی!؟ . . . د خلاصم کن . . . من دارم عوضش- دق کش میشم . . . نکنه بهش قرض داده باشی . . . آگه قرض داده باشی اینم بهت بگم هاد کتر عا پول پس بده نیستندها!

زی زی خانم (با بغض و هق- هق) :- نه، ملتفت حرف من نشدی که چی دارم میگم

کامی خانم :- کدوم حرف ؛ زی زی خانم :- . . . هک . . . هک . . . آخه . . . من وقتی رفتم زایشگاه مکه ندیدی دکترها منو عمل کردند؟

کامی خانم :- خب . . . زی زی خانم :- . . . وقتی عمل کردند گفتند خانم شما آستن - نیستید بلکه شکمتان غده آورده بود . . . هک . . . هک . . . منم- برای اینکه آرزوی چندین ماهه مون بر باد نره رفتم این بچه را (بچه را بطرز رفت انگیزی بالا میکشید) از دکتر کودک نواز به اقساط خریدم که آبرومون حفظ شده باشه!؟ . . . اونم فقط دریه قسط خلاص و آسوده!

زی زی خانم :- . . . وقتی عمل کردند گفتند خانم شما آستن - نیستید بلکه شکمتان غده آورده بود . . . هک . . . هک . . . منم- برای اینکه آرزوی چندین ماهه مون بر باد نره رفتم این بچه را (بچه را بطرز رفت انگیزی بالا میکشید) از دکتر کودک نواز به اقساط خریدم که آبرومون حفظ شده باشه!؟ . . . اونم فقط دریه قسط خلاص و آسوده!

زی زی خانم :- چشم خانوم (از درخارج میشود) . (سه چهار دقیقه میگنزدن . کامی خانم وارد میشود)

زی زی خانم :- چشم خانوم (از درخارج میشود) . (سه چهار دقیقه میگنزدن . کامی خانم وارد میشود)

زی زی خانم :- چشم خانوم (از درخارج میشود) . (سه چهار دقیقه میگنزدن . کامی خانم وارد میشود)

زی زی خانم :- چشم خانوم (از درخارج میشود) . (سه چهار دقیقه میگنزدن . کامی خانم وارد میشود)

دارا دام دام دیری دیم

كك فتادست توی خشتك ما نكرانم كه چه بنويسم باز دل اين دلبر صاحب پنجه ميزنم هر چه دو بامبی بسم نكرانم - نكرانم - نكران هست در هر خبرش در دسری بتوان بگوئيم چرا!؟ سوزم آنگونه كه ميدانی نيست پای تاسر همگی گوش استند هيچ شعری بخيالم ننياد چه بگويم كه ندارم حالی (چرا ناكس زير دستم ميزنی؟) رفت مدام توی شستم همچين؟ كشنه و اين قر واين اطوارا؟ به خيالت تمنون ميخواره؟ كه بشه باز دارا دام ديم ديري ريم!

كه بگه باز مولی هيس-هيس-هيس ننويس آي ننويس - آي ننويس

استعمال قرص «تاليدوميد» باعث تولد كودكان ناقص الخلقه ميشود



لا بد ننه اش قرص تاليدوميد استعمال کرده بوده!

سرعت و سهولت!

طبق نوشته روزنامه ها ، آئين نامه های در دست تهیه است که بموجب آن با در نظر گرفتن دو اصل سرعت و سهولت گذر نامه برای خارج خیلی فوری یعنی ظرف دو تا سه روز صادر و تسلیم متقاضی شود که مبدا خدای نکرده از مسافرت بخارج منصرف گردد!

و طبق اظهار نظر کا کا چه خوب شد که این دو اصل سرعت و سهولت در مورد صدور رونوشت شناسنامه برای نام نویسی دانش آموزان ، مرعی نگردید و الا کار درس خواندن از پایه لقم میشد و آنوقت هر بچه بی سر و پائی میخواست بمدرسه برود در حالیکه باشرايط فعلی عده ای از ترس معطل شدن برای گرفتن رونوشت شناسنامه هم که شده قید درس خواندن را مینند و موقعیت مدارس حفظ میشود .

ايشكار جالب قرفرانس!

يكي از اخبار تكان دهنده اون هفته كه حتى مسافرت های فضائی و غير فضائی را تحت الشعاع قرارداد اين بود كه شركت قرفرانس برای اولين بار در عالم مسافرت هوائی برای عده ای از مسافرین ننه مرده خود در آن دنيا جازرو کرده و مراتب را وسيله قمر مصنوعی تله استار چهار ساعت زودتر با اطلاع مقامات مسئول عالم اموات رسانده و جريان قضيه از اين قرار بوده كه گویا در ساعتی كه كشتار گاه هوائی شركت مذکور از زمين بلند ميشود مقامات شركت با اطمينان خاطر ای كه كمافی السابق به سقوط هواپيمای خود داشتند جريان را بوسيله قمر تله استار كه با سرعتی معادل چندین برابر قضا بخوا نه شركت مذکور در اموات ميرسانند و جای مناسب و دنجی برايشان رزرو میکنند .

آخرين خبر - بطوریکه از عالم اموات بما اطلاع داده اند مقامات عالم اموات كه در رأس آنها نكیرو منكر و عزرائيل و ميكائيل و در دائل قرار داشتند .

تلویزیوناً جريان سقوط و سر به نیست شدن مسافرین را با چشم غير مسلح تماشا کرده و ورود حضرات را به عالم اموات قدم قدم برای اطلاع اهالی خاموشستان رپرتاژ نموده و بمحض سقوط هواپيما حضرات را با استقبال پرشكوه و بی سابقه ای بطرف محل آبرومندی! كه شركت قرفرانس با ابتكار و زحمات طاقت فرسای قبلی خود برايشان رزرو کرده بود هدایت کردند .

سگ

- آقا، سگ شما پای دختر مرا گاز گرفته چرا اورا نمیبینید!؟

- سونمش سگ ما کسی را گاز نمیکیره - دومنش همیشه بسته است - اولندش ماسک نداریم! بی بی سه شنبه

اعتقاد!

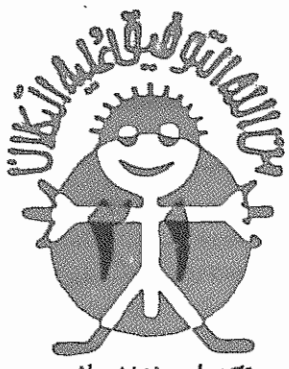
گفت : نطق صدر اعظم راشنبدی! كه گفته بود پشتوانه این بود چه! اعتقاد مردم است وما باید اعتقاد مردم را جلب كنيم و وو

گفتم : آره . . . نطق خودس هم مملو از اعتقاد بود . . . من شمردم تقریباً ۹۸ تا كلمه اعتقاد داشت!؟

توتینا

مؤسس : شادروان حسین توفیق صاحب امتیاز و مدیر حسن توفیق اشتر اك سالانه

داخله ۳۷۵ ریال
خارجه ۴۲۵ ریال
جای اداره : تهران- خیابان اسلامبول
تلفن ۳۹۱۷۳
چاپ رنگین - باغ سپهسالار



تک شماره ۷/۵ ریال

لَتَا

شماره ۲۱ پنجشنبه اول شهریور ماه ۱۳۳۱ چهل و یکمین سال

توفیق روزنامه است و استقلال و بیخیم خرد و ستم و جمعیت بستگی ندارد، نقل وقت سیر مطالب ما در جراید، راه بود و توفیر غیر بدین ذکر آف ممنوع است



کاش میآمد و از دور تماشا میکرد!

:- آنکه واثم هوس سوختن ما میکرد